



بولتن مباحث مشترک

* تیر ۱۳۷۲ *

* شماره سوم *

تناقض گوییهای مخالفان وحدت

بهنام

این نوشته، چنان که از عنوان آن پیداست، درباره دفاع از وحدت و ضرورت آن و امکان تحقق آن در شرایط کنونی است. از اینرو، رقاباتی که به هر دلیل مخالف وحدت بوده و در راه آن مانع تراشی می‌کنند، می‌توانند زحمت خواندن آن را بر خود هموار نسازند و در عوض، اگر بخواهند، وقت خود را به ابداع و ارائه پیش‌شرطها و یا "شرایط جدیدی" اختصاص دهند!

جریان طولانی مباحثات وحدت بین نمایندگان سه سازمان، دست کم این حسن را داشته است که مجموعه اشتراکات و همچنین اختلافات موجود در وضعیت فعلی را، تا اندازه زیادی، روشن ساخته است. متن بیانیه مشترک "در رابطه با مباحثات وحدت سه سازمان" هم کوبایی همین نکته هست. توافقنامه مقدماتی مصوب کمیته مرکزی سه سازمان، مبنای مناسبی را برای وحدت میان آنها فراهم می‌آورد. این توافقنامه، بر هویت کمونیستی و کارگری سازمان واحد تأکید می‌کند، برنامه سیاسی مشخصی را بر پایه اهداف و آرمانهای طبقه کارگر برای پیشبرد مبارزه انقلابی ارائه می‌دهد، مرزبندی آشکاری با جریانات رفرمیستی و انحرافی ترسیم می‌کند و... این توافقنامه مقدماتی، در عین حال، می‌تواند در کنگره مشترک وحدت، و یا بعد از آن در سازمان واحد و در جریان تهیه و تدوین برنامه تئوریک - سیاسی آن سازمان، تدقیق، تکمیل و یا اصلاح گردد. در مقابل، اختلافات معینی هم بین این نیروها وجود دارد که کم‌اهمیت هم نیستند و مباحثات جاری بین اعضا، طبعاً وزن و اهمیت آنها را آشکارتر خواهد کرد.

با وجود این اختلافات، در چارچوب توافقنامه مذکور، وحدت سه سازمان عقلی و امکانپذیر است. هیچگونه پیش‌شرط قبلی یا بقیه در صفحه ۲

نکاتی چند درباره مباحثات وحدت

آرمان شکوهی

به دنبال مباحثاتی که از حدود یکسال و نیم پیش از طرف سازمان با نمایندگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان فدایی - ایران صورت گرفت، بالاخره بیانیه مشترکی به تاریخ ۲۴ بهمن ماه ۷۱ انتشار یافت. هرچند در جمع‌بندی از مباحثات، سازمان ما موضعی کاملاً اصولی اتخاذ کرده است اما در متن توافقات ذکر شده نیز اختلافات بسیار مهم و اساسی وجود دارد که نسبت به آنها بی‌توجهی شده است و مواردی از توافقات تضاد آشکاری با مبانی برنامه‌ای سازمان دارد. این موارد را نمی‌توان در زمره انعطافهای لازم برای پیشبرد اصولی امر وحدت دانست. نوشته زیر تنها به بخشی از توافقنامه می‌پردازد که در بر گیرنده محوری‌ترین مسئله است؛ یعنی مسئله پلاتفرم سوسیالیستی و دموکراتیک در انقلاب ایران. لازم به توضیح است که به علت محدود بودن صفحات بولتن تنها به ریوس مسایل و طرح فشرده آن اکتفا می‌کنیم.

مسئله دموکراسی پایدار و درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری

در بند دوم از قسمت الف می‌خوانیم: "درهم شکستن تمامی دستگاههایی که وجود آنها تهدید و مانعی برای یک دموکراسی پایدار در کشور است." همانطور که مشخص است با هدف پیدا کردن نوعی فرمولبندی مورد توافق سه جریان، از به کار بردن عبارت "درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری" اجتناب شده است. اما این توافق و فرمولبندی درک مشخص و روشنی از موضوع ارائه نمی‌دهد و قابل تفسیر است. منظور از دموکراسی بقیه در صفحه ۲

بن بست مباحثات یا بن بست وحدت؟ صفحه ۷

فرید

استراتژی سوسیالیستی یا جبهه ضد استبدادی صفحه ۱۱

روبن مارکاریان

روشهای گنه ، نتایج قدیمی صفحه ۵

جلال

پیش بسوی وحدت صفحه ۱۰

کیومرث

نکاتی چند درباره مباحثات وحدت

بایدار چیست و کدام دستکاهها تهدید و مانعی برای آن است؟ هر جریان پاسخ خاص خود را به این سوال می‌دهد و مواضع سازمانها جدای از این مباحثات کاملا متفاوت است و دقیقا به همین دلیل این بند تنها یک توافق صوری و بی‌پایه است. از نظر ما دموکراسی پایدار بدون گذار به سویالیسم ناممکن است و شرط آن درهم شکستن کل ماشین دولتی سرمایه‌داری است که تنها توسط یک بلوک طبقاتی از کارگران، زحمتکشان و لایه‌های تهیدست و پایین خرده‌بورژوازی می‌تواند به سرانجام برسد؛ بلوکی طبقاتی با رهبری طبقه کارگر. درست به همین دلیل برنامه سازمان ما مسئله درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری را همچون روندی که تنها با جایگزینی نهادهای خود حکومتی مردم و اعمال حاکمیت اکثریت به نقطه بازگشت‌ناپذیر خود می‌رسد، تلقی می‌کند. از نظر دو جریان دیگر و از فرمولبندی فوق کاملا آشکار است که آنها دموکراسی پایدار را بدون گذار به سویالیسم هم ممکن دانسته و منظورشان از تمامی دستکاهها تنها دستکاههای سرکوب و نظامی است. توجه به تقدم و تاخیر ۲ بند اول از قسمت الف گویای روشنی از درک نادرست تدوین کنندگان این قسمت از توافقنامه است. بند ۲ تنها به این علت که کل ماشین دولتی سرمایه‌داری تلویحا به دستکاهها سرکوب و نظامی محدود می‌شود، پس از سرنگونی جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب توده‌ای مطرح شده است. اگر منظور ما از ماشین دولتی همانا کل دستکاههای نظامی و اداری و بوروکراتیک باشد، باید گفت که نه می‌توان کل آنرا بطور ضربتی درهم شکست و نه می‌توان پیش از تشکیل مجلس موسسان - یعنی اولین نشانه تحقق و شکل‌گیری اراده اکثریت - این کار را به مرحله بازگشت‌ناپذیری رساند. بحث بر سر موکول کردن درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری به بعد و احاله آن به تشکیل مجلس موسسان نیست، بلکه سخن بر سر به سرانجام رساندن این روند است. زیرا که پایداری دموکراسی بدون آن قابل تصور نیست. با تردید انقلاب و توده‌های قیام‌کننده نباید برای درهم شکستن ماشین نظامی و سرکوب و تشکیل ارکانهای خودحکومتی بوده‌ای بجای نهادهای اداری و بوروکراتیک پیشین به انتظار فرمان کسی باشند. اما نباید تصور کرد که ماشین دولتی با ضربات اولیه انقلاب و با کسب قدرت سیاسی توسط کارگران و زحمتکشان درهم شکسته است. این کار شروع شده اما بازگشت‌ناپذیری آن مستلزم شکل‌گیری و قوام نهادهای حاکمیت توده‌ای در سطح ملی است. در غیر این صورت از پایداری دموکراسی نمی‌توان صحبت کرد. دموکراسی پایدار در ایران زمینه‌های مادی و اجتماعی خود را بی‌طلبند و سرنگونی جمهوری اسلامی و نابودی ارکانهای سرکوب رژیم بخودی خود پایداری دموکراسی را تضمین نمی‌کند. پایداری دموکراسی در ایران تنها بر مبنای حاکمیت کارگران و زحمتکشان و رهبری طبقه کارگر در این بلوک، اجتماعی شدن مواضع کلیدی اقتصاد و شکل‌گیری نهادهای خودحکومتی توده‌ای در تمام سطوح، ممکن است. و همه اینها باید تنها بر مبنای اراده آزاد اکثریت جمعیت و از طریق مجلس موسسان صورت پذیرد. پس بی‌نیجیم که طرح این سلسله در بند دوم تنها می‌تواند با درک نادرست و ساده‌گرایانه‌ای از مسئله درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری از پیش و عدم پذیرش بیوند جدایی‌ناپذیر دموکراسی پایدار و سویالیسم در ایران از سوی دیگر همراه باشد. قدری نحوه نهادهای ۱ تا ۲ و ترتیب آنها و مقایسه آن با فرمولبندیهای برنامه سوپ کنگره اول سازمان ما روشنتر مسایل مهمی است. با این کار روشن خواهد شد که درک نادرست دو جریان دیگر از مسئله درهم شکستن ماشین دولتی و رابطه دموکراسی و سویالیسم سابه خود را بر این توافقنامه انداخته است.

مجلس موسسان، «حکومت موقت انقلابی» و مسئله دموکراسی

در بند ۲ می‌خوانیم: ایجاد حکومت موقت انقلابی برانده از انقلاب

مردم برای انتقال تمامی قدرت سیاسی به نمایندگان منتخب همه مردم، در برنامه سازمان ما به درستی هیچ صحبتی از حکومت یا دولت وقت انقلابی به میان نیامده و مجلس موسسان متکی بر انقلاب به عنوان وسیله انتقال حکومت به اکثریت جمعیت کشور و نخستین تجلی آرای عمومی و به همین علت نخستین سنگ بنای دموکراسی قلمداد شده است. همه این تاکیدات برای پافشاری بر حق انتخاب آزاد نظام حکومتی آینده توسط مردم و رد همه نهادها و ارکانهایی که بر فراز سر مردم عمل می‌کنند صورت گرفته است. حکومت موقت انقلابی نیز می‌تواند یکی از همین نهادها باشد؛ می‌تواند ضد انقلابی برآمده از انقلاب و دقیقا به همین علت به اصطلاح انقلابی هم باشد. بند ۲ حکومت موقت انقلابی و نه مجلس موسسان را برای انتقال تمام قدرت سیاسی به نمایندگان منتخب همه مردم در نظر می‌گیرد. یعنی تحقق اراده آزاد اکثریت مردم برای تعیین نظام آینده کشور را منوط به انتقال قدرت سیاسی از طرف این حکومت موقت انقلابی و تابع اراده آن می‌کند و این معنایی جز پذیرش مشروعیت ارکانی بر فراز اراده اکثریت و نفی اراده آزاد و حق انتخاب مردم ندارد. از سوی دیگر وجود مطالبات رادیکال در جنبش توده‌ای نمی‌تواند بخودی خود مانع غلبه ضدانقلاب در همین حکومت موقت انقلابی باشد. در نتیجه، پذیرش چنین ارکانی می‌تواند مترادف با پذیرش دولتهای ضدانقلابی و ایدئولوژیک نیز باشد. کمونیستها به مثابه پیگیرترین مدافعان دموکراسی نباید در برنامه خود هیچ ارکانی - از جمله حکومت موقت انقلابی - را بالاتر از اراده اکثریت قرار دهند؛ صرفنظر از اینکه این حکومت انقلابی باشد یا ضد انقلابی. علاوه بر این معلوم نیست که نمایندگان منتخب همه مردم که در بند ۲ از آنها سخن رفته است کیستند و چگونه انتخاب می‌شوند؟ این چه نهادی است که می‌خواهد پیش از تشکیل مجلس موسسان نمایندگان مردم را به عهده گیرد؟ آیا این فرمولبندیها حامل تناقضات بسیار و درست در نقطه مقابل مبنای و فرمولبندیهای برنامه‌ای ما نیست؟ آیا این توافقات خود نقطه اختلافات اساسی بعدی را پرورش نمی‌دهد؟ کوتاه سخن آنکه فرمولبندیهای ۲ و ۳ و همچنین ترتیب بندهای ۲ تا ۴ به هیچوجه در چارچوب مبنای برنامه‌ای سازمان قرار ندارد و تنها توافقاتی صوری است که هر جریان به دلخواه خود آنرا تفسیر می‌کند. این بخش از توافقنامه که ظاهرا مورد توافق هر سه جریان است خود حامل اختلافات اساسی سه جریان است و با درجهای اساسا متفاوتی بر روی یک سلسله فرمولبندیهای کلی توافق صوری شده است. این به اصطلاح توافقات بوروکراتیک صریح را بر دستاوردهای تاکتیکی تئوریک و علی‌چاپ انقلابی ایران وارد می‌کند.

نتیجه

وحدت جریانهای چپ انقلابی ضرورتی است بیچون و چرا، اما پاسخ نبراصولی به این ضرورت قبل از هر چیز به وحدت چپ انقلابی و کل مجاززه آن شده، می‌رسد. بروسه مباحثات نشان داد که اختلافات سازمان ما با دو سازمان دیگر نه اختلافات فرقه‌ای و موردی بلکه اختلافاتی اساسی است. محورهای اصلی این اختلافات چنین است: ۱- ماهیت انقلاب ایران و وظایف آن. ۲- بلاتفرم سویالیستی و دموکراتیک کمونیستها در انقلاب ایران. ۳- بلوک طبقاتی دولت الثوراتیو. ۴- تعریف از طبقه کارگر. ۵- الیمنیای سازماندهی. ۶- تشکیلات و موازین حاکم بر آن. هرچند در جمعندی سازمان ما فقط به بندهای ۲، ۳ و ۴ اشاره شده است، اما بحث زیادی از این موارد میر ریشه در دو مسئله اول دارد و با توجه به دایم و عمق اختلافات، چشم‌انداز یک وحدت اصولی وجود ندارد. مثلا ضمنی که دو جریان دیگر هنوز از عبارات و فرمولبندیهای مسووحی چون انقلاب دموکراتیک، خرده بورژوازی دموکرات و بلوکی از طبقات نه رهبری طبقه کارگر صحبت می‌کنند آیا فکر می‌کنند با سرکز مباحثات بر مضامین می‌توان مشکل را حل کرد و به توافق اصولی دست یافت؟

تناقض گویهای مخالفان وحدت

تعیین شروط اضافی، ضرورت و توجیه منطقی ندارد. اعضای سه سازمان، با ملاحظه آنچه که طی شده است، در کنکره مشترک تصمیم نهایی خود را راجع به وحدت و چگونگی آن اتخاذ می‌کنند. در واقع، نگاهی به آنچه که در ۲۰۲ سال اخیر پشت سر نهاده‌ایم، نشانگر آن است که نزدیکی و همکاری میان این سه سازمان بیشتر و بیشتر شده است. شرایط عینی حیات و مبارزه سیاسی ما بی‌تردید در این باره موثر بوده است ولی علاوه بر آن خواست و تمایل آگاهانه نیروهای سه سازمان هم در کار بوده و هست؛ مصوبات کنکرها و نشستهای سازمانها در مورد وحدت، گسترش اتحاد عملهای جاری، موضعگیریهای مشترک راجع به مسایل کوناگون سیاسی و... نشانه‌های بارزی از نزدیکی نظری و سیاسی فزاینده است. هم‌اکنون، در هر سه سازمان، گرایش قوی برای تحقق وحدت موجود است.

انجام وحدت، برخلاف آنچه که برخی از رفقای مخالف وحدت - مثلا ر. محمدرضا شالکونی در مقاله "اختلاف بر سر چیست؟" و ر. سارا محمود در مقاله "باز کردیم"، بولتن شماره پنجم - می‌خواهند وانمود کنند، به معنی "به مرخصی فرستادن" یا "سکوت گذاشتن" اختلافات نیست. هیچکس تا آنجا که در جریان مباحثات وحدت نوشته یا گزارش شده است مدعی آن نبوده و نیست که اختلافات موجود را نادیده بگیریم و یا به زیر ریلو جارو کنیم! این اختلافات - و اختلاف نظرات موجود دیگری که می‌تواند در آینده، درون سازمان واحد، بروز بکند - در دستور مباحث و مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی بوده و خواهد بود تا به شیوه‌ای دموکراتیک به نتایج معینی منجر گردد، ضمن آن که در هر مقطع، بر پایه نظر اکثریت سازمانی، بایستی پراتیک مشخصی جاری و پیاده شود. بند ج توافقنامه، مسله آنجاست که پیشبرد روند وحدت به معنی حل یا رفع تمامی اختلافات - حتی همه اختلافات مهم - نیست و نمی‌تواند باشد. نکته آنجاست که از اینگونه اختلافات، به درجات متفاوت، درون سازمانهای موجود هم هست و یا در آینده می‌تواند مطرح گردد.

ارائه برداشت مطلق‌گرایانه‌ای از وحدت که در عمل، نه تنها وحدت محتمل بین سازمانهای کمونیستی و کارگری بلکه وحدت موجود درون سازمانی را هم زیر سوال می‌برد، یکی از ریشه‌های اصلی تناقض‌گوییهای مخالفان وحدت موردنظر است که در زیر به مواردی از آنها می‌پردازیم.

۱- نخستین نمونه تناقض آشکار در نظرات این دسته از رفقا آن است که ضمن تمجید و تایید ظاهری وحدت، می‌کوشند، به هر طریق و با هر زبان ممکن، وحدت سه سازمان را "امکان‌ناپذیر" یا "منشأ اختلافات بیشتر و تلختر و یا معادل تسلیم" وانمود کنند. این رفقا برآنند که هرگونه اختلاف با شروط و نظرات خاص خودشان را به صورت اختلاف کلیدی، به منزله اختلافی میان طرفداران دموکراسی و طرفداران سوسیالیسم، یا میان "مبارزه برای آزادی" و "مبارزه برای عدالت اجتماعی و امثال اینگونه قطب‌بندیهای فی‌البداهه، جلوه‌گر سازند... معلوم نیست که هرگاه در واقع چنین قطب‌بندیهایی بین نظرات جاری این سازمانها وجود داشته، چگونه کنکرها‌های هرکدام از آنها به پیشبرد امر وحدت رای داده‌اند و چگونه چنین توافقنامه‌ای اصلا به تصویب رسیده است. معلوم نیست که اگر وحدت میان این سه نیرو، با همکاریها و اختلافات موجودشان، امکان‌ناپذیر است، پس این رفقا از کدام وحدت سخن می‌گویند، مثالی از این نوع تناقض گویها، نوشته ر. سارا محمود است که ابتدا می‌نویسد: "قبل از هر چیز باید تاکید کرد هر تلاشی برای دستیابی به وحدت میان نیروهای چپ... تلاشی است مثبت و ارزنده"، و سپس تمامی تلاش خود را به کار می‌گیرد که دستیابی به وحدت را غیرعملی سازد و در یک کلام، هنوز نیامده ندا می‌دهد که "باز کردیم!"

۲- زمینه دیگری برای بروز این تناقض‌گوییها، رابطه میان معیارهای وحدت درون سازمانی و بین‌سازمانی است. جریانهای جداگانه، هرکدام به منظور حفظ انسجام و وحدت درونی خودشان، معیارها و ضوابط مشخصی را به لحاظ برنامه و اساسنامه‌ای برقرار می‌کنند تا در جهت اهداف مشترک، پراتیک معینی را به پیش ببرند، ضمن آن که خود این معیارها هم می‌توانند موضوع بحث و مبارزه ایدئولوژیک قرار بگیرد. زمانی که روند وحدت بین سازمانهای مختلف بطور جدی آغاز گردیده و - چنان که در مباحثات جاری خودمان هم شاهد آن بوده‌ایم - به قصد تحقق وحدت و ایجاد سازمان واحدی به پیش می‌رود، طبعاً معیارهای وحدت سازمانی موجود هم مورد بحث و بررسی و سنوالات واقع می‌شود تا معیار معینی (مانند توافقنامه مشترک) جهت ایجاد سازمان جدیدی تعریف و تدوین گردد. بنابراین، طی این روند، اصرار بر حفظ و یا مراقبت از همان معیارهای قبلی یک سازمان، به صورت پیش شرط و یا زیر هر عنوان دیگر، و تلاش برای قبولاندن همان معیارها به جریانهای دیگر، نه تنها روشی آشکارا غیردموکراتیک است بلکه عملاً به معنی مانع‌تراشی در روند وحدت و یا تبدیل آن به چیزی شبیه "ادغام" است.

در کنکره رفقای "راه کارگر" سندی زیر عنوان "مبانی برنامه‌ای" به تصویب رسیده که به عنوان پایه وحدت میان "جریانهای کوناگون فکری در این سازمان تلقی گردیده است. واضح است که این "مبانی" وحدت درونی، به منزله محصول دوره معینی از مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی "راه کارگر" تغییرناپذیر و یکبار برای همیشه نبوده و نیست. تغییر و اصلاح بعدی آن و یا تغییر تاکیدات و فرمولبندیهای آن، اساساً مربوط به خود رفقای "راه کارگر" بوده و طبیعتاً از آنجا که در سطح جنبش هم منتشر شده، می‌تواند و باید مورد نقد و ارزیابی سایر سازمانها هم قرار بگیرد. لکن هنگامی که پروسه وحدت سازمانها به طور جدی و واقعی شروع شد، نمی‌توان همان "مبانی" را به صورت شروط الزامی وحدت طرح کرد، نمی‌توان با استناد به این که اگر این "مبانی" را تغییر بدهیم وحدت درونی "راه کارگر" متزلزل می‌شود، در حفظ همان چارچوب پافشاری و در عین حال از وحدت بزرگتر صحبت کرد. تناقض‌گویی مخالفان وحدت از اینجا نیز ناشی می‌شود. در جریان پیشرفت روند وحدت و تحقق آتی آن، اعضای سازمانهای مختلف می‌توانند فارغ از معیارهای خاص سازمانی‌شان نظرات خود را برای تنظیم معیارهایی جهت پایه‌گذاری سازمان واحد ابراز دارند و آرای اکثریت آنها در کنکره مشترک مضمون نهایی آنها را مشخص می‌کند.

در همین رابطه، نمونه دیگری از تناقضها هم خود را نشان می‌دهد. و آن اعلام چیز دیگری به عنوان پیش‌شرط وحدت است که نه جزو همان "مبانی" درون سازمانی و نه اصلاً مورد موافقت همه رفقای راه کارگر است، و آن "تعریف واحد از طبقه کارگر" است. معلوم نیست که چرا بایستی چنین "تعریف" خاصی، مبنای کلیدی وحدت سه جریان قرار بگیرد! گذشته از این که، همین "تعریف" به جای کاهش ابهامات موجود، آنها را افزایش داده است.

۲- نکته دیگر به پایداری وحدت مربوط است. ظاهراً تکرانی بعضی از رفقای این است که هرگاه وحدت برپایه شرط و شروط مورد نظر آنها صورت نگیرد پایدار نبوده و به منشأ افتراقات بیشتر تبدیل می‌شود. اگر این نیز بهانه دیگری برای جلوگیری از وحدت نباشد انکاد می‌توان پرسید که وحدت پایدار چیست و یا پایداری وحدت در چیست؟

وانگهی تکرانی راجع به پایداری وحدت مسئله اغلب رفقا است. مدافعان وحدت نیز، دستکم به اندازه دیگر رفقا، در اندیشه‌اند که وحدتی که برای تحقق آن می‌کوشند، هرچه بیشتر پایدار و اصولی باشد، همه ما، در سازمانهای مختلف، یک یا چند مورد وحدت یا انشعاب را از سر گذرانده‌ایم، شیرینی یا تلخی آنها را به جان کشیده‌ایم، درسهایی فراگرفته‌ایم. در پرتو این تجارب، امروزه وحدت به معنی همه ما هم



با وحدت برای وحدت کسی را به دنبال خود نمی‌کشاند. و حداقل این که عامل و انگیزه تعیین کننده وحدت مورد نظر نبوده و نیست. همانطور که جریان طولانی مذاکرات وحدت هم نشان داده، پیشبرد این روند را نیز نمی‌توان ناشی از مصلحت‌طلبی این یا آن دسته از رفقا دانست. نزدیکی نظری واقعی این جریانات، تلاش برای پیشبرد موثر یک ساززه انقلابی در جهت اهداف مشترک، ضمن روشن ساختن اشتراکات و اختلافات موجود و تلاش برای کاهش اینها و تقویت انسجام در پارچوب دموکراتیک زیر چتر سازمان واحد، زمینه‌ساز و عامل اصلی این وحدت است.

از سوی دیگر، همان تجارب و سوخته‌ها طی سالهای گذشته به ما نشان داده است که همانطور که وحدت نظری مطلق وجود ندارد، وحدت خرابی ابدی هم در میان نیست. و این هم در مورد تک تک سازمانهای ما و هم درباره سازمان واحدی که می‌خواهیم ایجاد کنیم، محسوس دارد. به ویژه آن که در نظر اوریم هر کدام از سازمانهای ما، طی دوره اخیر، سنس پایبندی و وفاداری به آرمانها و اهداف طبقه کارگر، چه تغییرات وسیعی را در زمینه نظری و برنامه‌ای و اساسنامه‌ای تجربه کرده‌اند و هنوز هم این روند ادامه دارد. آشکار است که در ایجا جریاناتی که به اهداف انقلابی پشت کرده و به قله‌گاه سرمایه‌داری روی آورده‌اند مورد نظر نیستند! تلاش ما برای تحقق وحدت و حفظ وحدت، در کرو آن است که همراه با پیشبرد پراتیک مبارزاتی موثر، و همراه با کوشش برای تقویت انسجام درونی، بتوانیم موارد اختلافات موجود و احتمالی را آزادانه و به شیوه‌ای دموکراتیک مورد بحث و مجادله و کنکاش قرار دهیم. در چنین وضعیتی، هیچکس نمی‌تواند پیشاپیش قول و تضمین بدهد که این وحدت کاملاً پایدار خواهد بود، که هیچ انشعاب دیگری در آینده رخ نخواهد داد، که ما به کیمیای وحدت جاودان دست یافته‌ایم و... مگر در مورد هر کدام از سازمانهای موجود کسی می‌تواند چنین تضمینی بدهد؟

در این دوره از تامل و تفحص جدی و گسترده که بسیاری از کلیشه‌ها و دکتهای گذشته فروپاشیده، و بسیاری از نظرات ما در روند جستجوی مستمر تغییر و تکامل پیدا می‌کند، انکشت نهادن روی یک نظریه، یک تعریف خاص یا یک طرح پیشنهادی به عنوان پیش‌شرطهای وحدت درونی یا بین سازمانی، و مطالبه تضمین‌های مخصوص در مقابل عدم بروز اختلافات احتمالی در آینده، در واقع به معنی مخالفت با وحدت است. در چنین دوره‌ای، باید از نظرات جدید، تعاریف متفاوت، طرحها و ابتکارات تازه در مقولات نظری و عملی استقبال کنیم، و روند تحولات و تکامل نوریت و نیز نزدیکیهای سیاسی - نظری سازمانهای ما هم تا به حال بیانگر این استقبال بوده است. لکن به مقتضای اراده نظر با تعریف متفاوت، در این یا آن زمینه، می‌توان ارزشیدهس و ارادای یافتیم، یافتیم را سر داد؛ و نمی‌توان آن را به سنا یا بیس شرط پیشبرد مباحث بعدی بدل کرد!

واقعیت این است که سازمانهای ما در حلی از رسنه‌ها، از جنبه در زمینه موارد اختلافات در رابطه با وحدت، در زمینه گذار به سوسیالیسم، مختصات و ویژگیهای سوسیالیستی که حواهل برابری آن هستیم به طور اعم و در شرایط جامعه‌مان به طور احصا، و... بیارمید بررسیهای جدی و عمیق و نقادانه هسند و با نه‌شهایی که در این عرصه صورت گرفته و می‌گیرد، هنوز نمی‌توان گفت که در آغاز راهیم، اهداف و آرمانهای اساسی ما نه صرفاً به صورت عبارات اراسته در محورهای مشترک برنامه‌های موجود، بلکه در توافقنامه مشترک و در سیاستهای جاری ما هم انعکاس سارده ولی بایستی ما تلاش همسانی و برخورد نظرات مختلف، آنها را به صورت هرچه مستحضر و روشنتر، و با اینهمات هرچه شمر، ندویس کرده و شار کنیم، علاوه بر این که ناگزیریم پاسخ بخشی از ایمانات و سوالات موجود را هم به تدریج و در

جریان تجربه و عمل خودمان - و دیگران - بیاموزیم. در چنین شرایطی، اراده یک تعریف خاص از "طبقه کارگر"، یک فرمولبندی از سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی، یک تعبیر از "دولت کارگری" انواع کمون، به عنوان مبانی کلیدی و پیش‌شرطها، پیش از آن که اصلاً اینگونه مقولات به قدر کافی مورد بررسی و بحث و جدل قرار گرفته باشند، عملاً به معنی ختم کلام و بستن راه مباحثات جهت پیشبرد وحدت است.

۴- نکته آخر بازهم به شیوه برخورد برخی از رفقای مخالف وحدت ارتباط می‌یابد. ر. شالکونی پس از این که تمام تیرهای ترکش مباحثاتی خود را به سوی مخالفان موجود و یا موهوم نظرات خودش پرتاب می‌کند، مقاله خود را با عبارت "شلیک به شقیقه راه کارگر" به پایان می‌رساند. در جای دیگری نیز، این رفیق در رابطه با وحدت از "خودکشی سیاسی راه کارگر" سخن به میان آورده است. رفیقمان سارا محمود هم در مقاله پیشگفته، ضمن آن که وحدت مورد بحث را معادل "تخاص خواهی" فداییها، یا "تسلیم" و "عقبگرد تاریخی" برای "راه کارگر" به حساب می‌آورد، سوال می‌کند که "چه دستاوردی از این عقبگرد تاریخی عاید ما و عاید جنبش خواهد شد؟" در جریان مباحثات وحدت سه سازمان که به پایان خود نزدیک می‌شود اگر امیدوار هستیم عملاً به وحدت نیز بینجامد و سازمان کسویستی و کارگری نیرومندتر و بالنده‌تری یا به عرصه زندگی بگذارد، چه جای سخن از "شلیک به شقیقه" و "خودکشی" است! آیا رفقای مخالف وحدت واقعا "بازی" را باخته تلقی می‌کنند؟! هیچ معلوم نیست که از این جریان وحدت چه چیزی عاید ما (راه کارگر) و دو سازمان دیگر خواهد شد؟! آنچه از هم اکنون معلوم است این است که این وحدت دستاورد مهمی برای جنبش انقلابی جامعه ما خواهد بود. کاربرد این قبیل عبارات و الفاظ در مباحث وحدت، اگر احیاناً به منظور تحریک احساسات رفقا و تقویت حسیت کسویستی باشد بازهم نایبجاست. اگر واقعا دلایل قوی دارید، چه بازی به رکهای کردن هست؟

یادآوری این نکته هم شاید لازم باشد که طبقا هه رفقا - چه موافق و چه مخالف - با توجه با تاثیرات و تبعات وحدت یا عدم وحدت مسئولانه نظرات و آرای خود را بیان می‌کنند. اعلام نظرات برای سنجش آراء و - یا - ثبت در تاریخ نیست. از این روی، رفقای مخالف وحدت ما هم مسولیت از دست رفتن این فرصت مناسب در شرایط مشخص کنونی را بدبیرا خواهد بود.

تذکر یک اشتباه

در بولتن شماره یک، مباحثات سه سازمان علامت سوال (۹) از عنوان مقاله من حذف شده است. من این عنوان را از مقاله معروف رفیق فدایی شهید امیربزرگ بیویان به استعاره گرفته بودم. او در این مقاله اتوبیو بارگشت به جامعه روسایی به عنوان راه حلی برای کویز از مسایل امروز را به نقد کشده بود. این مقاله به خاطر محتوای غنی و قلم بسیار شگواش در دهه سحاه انعکاس بسیار وسیعی در میان محافل جوانان انقلابی ایران پیدا کرد. اما سرسوشتم غم‌انگیز جنبش فدایی که با اشتراکاتی هه ما هم علیه استبداد شاه خود به دامان حرب توده مارکست و در چنگال مخوف حسیسی مثله و به تفرقه‌ای بدتر از گذشته دچار شد، به این مقاله که اساساً در نقد یکی از اشکال بیوپولیسم نوشت شده بود مفهوم بازه‌ای نداد.

من با استغاده از رفیق شهید بیویان می‌خواستم در مقابل بارگشت به بیوپولیسم هشدار بدهم، اما وقتی بولتن به دستم رسید، دیدم خوانندگان را نه بحوی اثباتی دعوت نه بارگشت کرده‌ام! اشناه جایی شما یعنی حذف علامت سوال (۹) جلوی عنوان مقاله بار می‌کردیم؟ مفهوم مقاله را محسوس کرده است. از امرو در سواست تصحیح آنرا دارم.

با تشکر سارا محمود

روشهای کهنه ، نتایج قدیمی

جلال

در کمیت و درجه نفوذ مشابه پراتیک سازمان ماست. بستر واقعی فعالیت همه ما یکی، مضمون تبلیغ و ترویج حدودا در ین راستا و مناسبات سیاسی با احزاب خرده بورژوازی کم یا بیش در ین چارچوب بوده است. و در مورد حرکت گذشته چپ، برخلاف برداشت رقبا این گرایش به خرده بورژوازی نبوده است که مانع کارگری شدن چپ و تکامل خط کارگری بوده است. بطور کلی اگر بستر فعالیت چپ را سازماندهی جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک بدانیم (که گروههای اجتماعی این دموکراسی را نام بردیم)، شکست چپ عمدتا به دو دلیل بوده است. اول عقب ماندگی آن از مضمون و سطح جنبش دموکراتیک ادر بستر دوم) و دور بودن و منتزع بودن از نیازهای واقعی و مشخص جنبش کارگری (ادر بستر اول)، به همین علت ما نه در جنبش دموکراتیک جای شاخصی به دست آوردیم و نه در جنبش کارگری. هم جنبش دموکراتیک به چپ بی اعتماد است و هم جنبش کارگری. جنبش کارگری هیچگاه نفهید چپ چه می گوید و چه می خواهد. و این مطلقا به این علت نبود که چپ خود را وقف جنبش دموکراتیک یا خرده بورژوازی کرده است و خرده بورژوازی حتی بیشتر از کارگران به چپ بی اعتماد است. جنبش کارگری برای این چپ را نفهید چون چپ غیرقابل فهم بود. حرفهای ما برای کارگران قابل فهم نبود و هنوز هم نیست. این را نباید بر سر خرده بورژوازی خراب کرد، بلکه باید علت را در تخیلات و خصلت انتزاعی چپ دید.

دولت جانشین و وظایف عاجل ما

یکی از نمودها و اشکال انتزاعی بودن چپ در همین تئوری دولت جانشین است که در مذاکرات سه سازمان به عنوان مانع بزرگ دوم مشخص شده است. طرح مسئله بطور مشخص عبارت از این است که آیا چپ، بخصوص رادیکال که هیچگاه حتی به عنوان یند اپوزیسیون موثر و با هویت اجتماعی مشخص مطرح نبوده است مجاز است. در مقوله دولت جایگزین وارد جزئیات شود و مرزهای میان گروه بندیهای خود را بر سر آن تعیین کند. تردیدی نیست که هر حزب سیاسی برای هویت دادن به خود و تدوین منسجم فعالیت و خط تاکتیکی اش باید طرحی از دولت و جامعه آینده ای که ادعا دارد بهتر از جامعه کنونی است داشته باشد. ولی این نیاز تا کجاست و شرایط واقعی و وجودی حزب چه تاثیری روی اهمیت این طرحها در هر مرحله از رشد و تکامل حزب دارد. می دانیم که احزاب کارگری ای وجود داشته و دارند که در مراحل عیسی از تکامل خود به مثابه احزاب بزرگ اپوزیسیون، یعنی آلترناتیو قدرت دولتی مطرح بوده اند. اما طرح روشنی از دولت و جامعه آینده نداشته اند. داشتن طرح روشن و همه جانبه از دولت حاکمین همیشه نقش حیاتی ندارد. و در شرایطی که جنبش کارگری در مراحل اولیه خود قرار دارد از چنان اهمیتی برخوردار نیست که همه حیات و مسات حزب مشروط به آن شود. مسایل واقعی ای که ین جنبش ضعیف و مبتدی کارگری با آن روبروست همان نیست که ین جنبش کارگری آلترناتیو دولت با آن مواجه است. در نتیجه عمده کردن سسله دولت جانشین، عمده کردن ین مسئله انتزاعی است که برای کارگران قابل فهم نخواهد بود. بی علت نیست که کارگران دعوای گروههای چپ بر سر این مسئله را به دعوا بر سر قدرت و صندلیهای مجلس آینده تعبیر می کنند. در مورد جنبش کارگری و چپ ما بطور مشخص در شرایط کنونی و وظیفه عمده پیش روست. اول پی ریزی ین حبش اتحادیه ای کارگری و در پیوند نزدیک با این وظیفه، سازماندهی ین حبش دموکراتیک چپ. این آن فازی است که

اختلافاتی که از طرف کمیته مرکزیهای سه سازمان به عنوان وحدت حزبی به تصویب رسیده است نشان می دهد که نمایندگان طرفین و کمیته مرکزی مربوطه در امر وحدت چپ انقلابی از هیچ ابتکار تازه ای سود نجسته اند و دقیقا همان روشهای کهنه ای را به کار بسته اند که بی نتیجه بودندشان در گذشته بارها تجربه شده بود. از موضوعات بی اهمیتی چون نام نشریه و سازمان که بگذریم، دو محور اصلی مورد دعوا یعنی ترکیب طبقاتی دولت جانشین و برخورد با خرده بورژوازی در این میان شاخص اند. در خصوص این موضوع دوم متاسفانه باید گفت بحثها از سطح گذشته نیز عقبتر رفته است. نمایندگان سازمان ما به قصد روشن کردن اختلاف خط راه کارگر با سازمانهای طرف مذاکره و در واقع به قصد تعمیق اختلافات بحث را به بیراهه ای به نام 'سازماندهی منافع خرده بورژوازی آری یا نه' کشانده اند. موضوعی که به گوش راه کارگرها هم آشنا نیست. بحث سازماندهی منافع خرده بورژوازی حتی هنگامی که ما همه اغشته به پوپولیسم بودیم موضوعیت نداشت و هیچگاه به عنوان یند معضل عملی بر سر راه کارگری شدن چپ و یا توضیحی بر انحراف او از مشی کارگری و مارکسیستی مطرح نبوده است، چه رسد به اینکه امروز به مثابه یند مانع عمده وحدت چپ معرفی شود، البته در عالم تئوریک بد نیست مانند بسیاری از مقولات انتزاعی دیگر جایی هم به این مبحث بدهیم ، از اینجا ضروری متوجه کسی نخواهد شد. ولی در عرصه عمل و مشکلات واقعی جنبش و پراتیک جاری چپها، این مقوله نه جایی دارد و نه داشته است. به این دلیل ساده که هیچکدام از سازمانهای مدعی چپ در ۱۵ سال گذشته در مقام سازماندهی منافع طبقاتی خرده بورژوازی نبوده اند و در عمل بستر اصلی فعالیت سازمانهای چپ، عبارت بوده است از سازماندهی دانشجویان، دانش آموزان، معلمان، کارگران، دهقانان، سازماندهی انجمنهای زنان، کارمندان، بیکاران، دیپلمه ها، جنکزدگان، سربازان و ... بخش اندکی از فعالیت که به سازماندهی اصناف (با فنده سوزنی، خیاطها، کفاشها، کتابفروشان، نانواها، و ...) اختصاص داشت، جهت کار ایجاد تعاونی و اتحادیه صنفی بود. و تا آنجا که به جنبش چپ ما مربوط می شود کسی تاکنون این فعالیت را ضد سوسیالیستی و ضد کارگری ندانسته است. بنابراین طرح این بحث جز اختلاف تراشی و جنگ بر سر هیچ، چیز دیگری نیست و فقط به درد جاودانه کردن مرزهای فرقه می خورد. دلیل مشخص و شاهد مثال همین است که سازمان فدایی به خاطر اعتقاد به اینکه جنبه هایی از مبارزات خرده بورژوازی ترفیخواهانه است از وحدت حزبی با ما منع می شود. و این در حالی است که آنها

ترکیز کار عمده در میان کارگران را صراحت می دهند. در اندیشه رفقای ما دغدغهای وجود دارد که علت کارگری نشدن چپ را در ارادت این چپ به خرده بورژوازی ارزیابی می کند. خرده بورژوازی به عنوان منبع و ماحذ همه دردها و بیماریها. و از طرف دیگر آنها در آخرین استدلالشان نوشته اند: **در شرایط کنونی جامعه ما که تفکیک طبقاتی** صورت نگرفته است تاکید برنامه ای و عملی باید فقط و فقط روی کارگران باشد. خود همین فرمول بندی البته نشان می دهد که اختلاف ما با سازمان فدایی بر سر اصول نیست و در شرایط دیگری می توان در میان طبقات دیگر کار کرد. بنابراین دره عیسی این دو خط مشی را از هم جدا نمی کند و ضرورتی ندارد ما بر این مبنا دو سازمان بنا کنیم. در هر حال از این که بگذریم رفقای ما برای رفع خلجان فکری خود راه را در این دیده اند که طرفهای ما را بر سر سازمان ندادن خرده بورژوازی قسم بدهند. اما این مشکلی را حل نمی کند زیرا مبنای آن نه بر پراتیک واقعی این سازمانها قرار دارد و نه حرکت واقعی چپ در گذشته. پراتیک واقعی این سازمانها، با تفاوتی

بقیه از صفحه ۲

نکاتی چند درباره...

آیا این فرمولبندیها نتیجه سوء تفاهات است یا اینکه همان مضامین نظرات این رفقا است که چنین فرمولبندیهایی را طلب می‌کند؟ آیا می‌توان عدم توافق بر سر بلوک طبقاتی دولت آتراتیو را تنها به اختلاف بر سر نیروی تشکیل دهنده این بلوک محدود کرد؟ آیا این امر به وظایف و برنامه‌های این دولت نیز بر نمی‌گردد؟ یا در جایی دیگر که سازمان فدایی ایران اولویت سازماندهی را نه در بین کارگران بلکه در میان جوانان و روشنفکران می‌داند و در همین بیانیه تغییر نام سازمان آتی، نشریه و دولت آتراتیو را پیش‌شرط وحدت دانسته و آنرا به اصطلاح دفاع از دموکراسی در تشکیلات آتی می‌نامد، آیا می‌توان به آن توافقات و این «دموکراسی» امید بست؟ آن به اصطلاح «دموکراسی» که می‌خواهد بر فراز تصمیمات اعضای دو سازمان دیگر - و در واقع نمایندگان هر سه سازمان در کنکره مشترک - و تحت عنوان توافق قبلی هیئتهای نمایندگی سه سازمان نظر خود را به کنکره مشترک و تمامی اعضای کنکره مؤسس سازمان جدید تحمیل کند و این کار را دفاع از دموکراسی در تشکیلات آتی هم بنامد. بنا بر کدام موازین دموکراتیک می‌توان توافق فرضی هیئتهای نمایندگی سه سازمان را بالاتر از تصمیمات اعضای کنکره مشترک قرار داد؟ آیا این برخوردی غیردموکراتیک و فرقه‌گرایانه نیست؟

به هر حال ما حق نداریم به خیال تحقق وحدت از برنامه و فرمولبندیهای دقیق و منسجم خود دست بکشیم. سازمان ما امروز ستون فقرات جنبش کمونیستی و کارگری ایران است. ما در داخل کشور شاهدیم که با گذشت هر روز تعداد هرچه بیشتری از کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی به درستی برنامه و خط مشی سازمان ما پی می‌برند و حول این برنامه و خط مشی گرد می‌آیند. سازمان ما باید با پافشاری بر برنامه خود و مبارزه جدی برای پیشبرد آن، این نیروها را سازمان دهد. این راه اصلی تحقق وحدت چپ است. تردیدی نیست که مبارزه برای وحدت با سازمانهای چپ انقلابی را باید پیکرانه پیش برد. اما نگذاریم که ملاحظات سیاسی و تاکتیکی دیگر جریانهای پای ما را به وحدتهای غیراصولی بکشد. تجربه دهسال گذشته نشان داد که سازمان ما با پافشاری بر مواضع اصولی خود و مبارزه برای پیشبرد این مواضع در سطح کارگران و روشنفکران انقلابی می‌تواند حتی بسیاری از مواضع نادرست دیگر جریانها را نیز تغییر داده و بر حیات فکری و سیاسی آنها تأثیرات جدی بگذارد. در شرایط کنونی راه اصلی برای تقویت مبارزه - و بهینطور امر وحدت - در توافقات صوری نیست. در حال حاضر چشم‌انداز وحدت اصولی با این دو جریان در آینده نزدیکی وجود ندارد و نه همین دلیل لازم است در تدارک اشکال دیگری از اتحاد عمل و تشکیل جبهه متحد چپ بود که مستلزم سطح متفاوتی از اشتراک نظر است. جبهه متحد چپ عم نمی‌تواند نیروها و جریانهای دیگری را در خود جای دهد و بدینطریق ذلیلهای نیروهای انقلابی چپ را متحد سازد و هم بستر مناسبی برای مباحثات، برخوردها و آزمونها در جهت تحقق وحدت حربی است. این جبهه باید طیف وسیعی از چپ انقلابی را در بر گیرد تا تأثیر چپ را بر کل مبارزه طبقاتی افزایش دهد و آنرا به پیکر آتراتیو انقلابی، دموکراتیک و سوسیالیستی بدل کند. حزب کمونیست ایران، حزب دموکرات کردستان ایران، نیروهای مذهبی رادیکال، و دموکرات و سه جریان موجود در مباحثات فوق باید در این راه قدمهای جدی بردارند. این جبهه باید در آغاز کار خود، موازین انقلابی، دموکراتیک را پل‌تفرم خود بداند و اینکه بدینطریق راه شکل گیری آتراتیو سوسیالیستی نیز هموارتر می‌شود. این راه هم عملی‌تر است و هم اصولی‌تر و هم کاراتر. تجربه وحدت با راه فدایی و بهینطور مباحثات پس از جدایی آنها را که بر سر تغییر مبانی وحدت بود فراموش نکنیم و از آن برای مبارزه امروزمان بیاموزیم.

با ایستادگی بی‌روزی راهبران راه آزادی و سوسیالیسم

حس کارگری ما در نقطه شروع آن قرار دارد. سیمای دولت جانشین به موازات تکامل این جنبش و طی شدن فازهای مقدماتی روشن خواهد شد و اصولاً سایه روشنیهای آن وابسته به رشد همین جنبش است. از اینجاست که هرگونه مقدم دانستن دولت آتراتیو بر جنبش آتراتیو به معنای ارجح شدن دولت بر کارگران و در عمل تداوم انزوای چپ است. ما همینقدر سهازیم که اعلام کنیم در برابر دولت موجود خواهان دولتی متکی بر کارگران و زحمتکشان هستیم که شرایط دموکراتیک و شرافتمندانه‌ای را برای مردم ایران مهیا خواهد کرد. همین طرح کلی راستای فعالیت و وظایف امروز ما را که از شرایط مشخص اقتصادی و سیاسی جنبش کارگری و چپ استنتاج شده روشن خواهد کرد.

جایگاه دولت در استراتژی چپ

چپ رادیکال ایران جز، نادر جنبشهایی است که فاصله نجومی‌ای با بایه طبقاتی خود دارد. و در عین حال جز، معدود جنبشهایی است که بنحو مفرطی خود را یا مقوله دولت مشغول کرده است. کویی او در قدرت سیاسی جبران ضعف پایه خود را می‌جوید. ضرورتی ندارد که ریشه‌های عینی دولت دیکتاتوری و تاریخ جنبش مسلحانه و علل ذهنی آنرا در اینجا جستجو کنیم. آنچه به خوبی روشن است آنست که در اندیشه چپها بطور کلی و چپ رادیکال ایران بطور مشخص دولت موقعیت عظیم و بیچون و چرایی دارد. در سنت فکری‌ای که ما نیز به آن تعلق داشته‌ایم، دولت اهرم تاریخ است. هم برای سرکوب کردن بورژوازی و هم برای بنای سوسیالیسم. پس از شکست سوسیالیسم موجود اما تغییرات و تردیدهای عمیقی در این باورها وارد شده و دولت از جایگاه رفیع خود کنی پایین آمده است. اکنون در وظایف و حاکمات دولت یعنی دولت و انقلاب، دولت و سوسیالیسم و مختصات دولت گذار، یا دولتهای جانشین سوالات تازه‌ای به وجود آمده است که جریبی مهم از مشغله کلی جنبش بین‌المللی چپ و کارگری است. در شرایط اینچنین و با توجه به موقعیت عینی طبقه کارگر ایران ما چه تأثیری از این تحولات می‌پذیریم، و چه تغییری در روشهای سیاسی و اسلوبهای کار حزب سازی وارد می‌کنیم. اولین نکته‌ای که از این واقعیت به فکر خطور می‌کند این است که دست یافتن به پیکر انجام فکری و وحدت نظر پیامورن مسئله دولت جانشین و بهینطور جامعه آینده، انتظاری واهی است. این مسایل نه در پهنه تئوریت بلکه در عرصه عمل حل و فصل خواهد شد. اگر ما خصلت عملی این مقولات را در بیابیم، از بیراهه‌ای که سالها در آن گرفتار شده‌ایم به در نخواهیم آمد. نه یکسال، بلکه حتی دهها سال بحث درباره دولت جانشین کرده‌ای از کار امروز جنبش کارگری ایران باز نخواهد کرد. ما نیز باید اگر شده حتی قدری از اهمیت دولت بکاهیم تا اهمیت جنبش اجتماعی کارگران خود را یاز نباید. مسئله دولت زمانی باید به مرکز بحثها و اختلافات ما ارتقا، یابد که پیش فرضهای مادی آن یعنی تثبیت حس کارگری به مثابه یک جنبش فعال آبرویسوم و جنبش چپ به عنوان یک نیروی آتراتیو سیاسی، در پهنه جامعه قطعیت پیدا کرده باشد. این آن حلقه‌ای است که ما باید محکم در دست بگیریم تا به حکم منطق عینی به مسئله دولت جایگزین انتقال بیابیم. پذیرش تنوع نظری و عده کردن فعالیت عملی گروههای چپ روش صحیحی است نه در مورد حس ما به شکل مضامینی موضوعیت دارد. ما برای بازسازی چپ و پی‌ریزی پیش‌فرضهای مادی پیکر آتراتیو کارگری، باید روشی را اتخاذ کنیم که به کلی در نقد و نفی سنت حزب سازی گذشته باشد. مطابق با این سنت که میراث امروز چپ یعنی فقدان پایه کارگری و انزوای سیاسی محصول مستقیم آن است، مباحث آیدئولوژیک به قصد همان سازی و تعمیق مرزهای گروهی است و فعالیت عملی امری فرعی است. سنتی که نمایندگان سه سازمان همچنان به آن وفادار مانده‌اند و چنانکه از طبیعت

بن بست مباحثات یا بن بست وحدت؟

فرید

و جبر و بی‌منطقی دیروز است. باز "هویت" بر روی کاغذ، کریز از واقعیت را توجیه می‌کند. مضمون قربانی می‌شود، چرا که وجود خارجی ندارد. دیوارها آنهم فقط بر روی کاغذ و در چارچوب عالم کوچک و بسته ما، سر بر آورده و در خلا، قلعه‌های تسخیرناپذیر جلوه می‌کنند. ما بیش از آن از جریان واقعی حرکت اجتماعی به دور هستیم که بفهیم چقدر هستی ما به مشغله‌های ذهنی ما، خلاصه کشته است، چقدر در گذر از این هستی در خود، به یک هستی متعهد نه به ذهنیات بلکه واقعیات تلخ سیاسی، وحشت داریم. آرמידن در پیله "خود"، "خود" را مظهر تمامی مقدسات دانستن کار دشواری نیست. کریز از کام برداشتن بر زمین سخت واقعیات است که ترس را به شجاعت ملبس می‌کند و توقف در عرز کلمات را موجه جلوه می‌دهد.

ما چرا به بن بست رسیده‌ایم؟ برآستی کدامیت از اختلافاتی که برشده شده است، مشکل اساسی ماست. مگر ما سالها بر سر همین الفاظ با هم "مرزبندی" نکرده‌ایم، و صفحه‌ها علیه همدیگر سیاه نکرده‌ایم. اگر قرار بود راه رفته اینچنین ستوده شود، و نقطه قوت تک تک ما تلقی شود، چرا اصولاً دور همدیگر جمع شدیم که وحدت کنیم. بر چه پایه‌ای؟ راز تعجیل رفقای نایبند راه کارکر در جلسه اول و بلافاصله بعد از کنگره‌شان، برای شروع وحدت از همین امروز، در چه بود و چگونه این تعجیل بلافاصله در همان جلسه دوم، وقتی که خواست رفقا مبنی بر پذیرش نظر آنها مردود شناخته شد، به ضد خود مبدل شد. و چرا دوباره، یکسال و نیم وقت لازم بود تا روشن شود که نه در ترمها که در مضمون نیز بن بست وجود دارد؟ و این بار باز پذیرش فلان تعریف و فلان فرمول شرط وحدت اعلام شود.

جالب اینجاست که صحبت نه بر سر اختلافات جدید بلکه همان مباحث مطول قدیم است. نقاط اشتراك و توافق برنامه‌ای کافی نیست، تنها تسلیم دیگران شرط وحدت است! کوبی وقتی که وحدت سه سازمان تصویب می‌شد، علاوه بر مصوبه علمی، مصوبه‌ای مخفی هم به تصویب رسانده‌اند که طبق آن متحدین ما باید نفی هویت کنند. چه وحدت دموکراتیکی! برآستی روحیه حاکم بر چنین درکی از وحدت، آیا همان روحیه "سلحشور" انشعابات به بن بست رسیده نیست؟ چنین روحیه‌ای اصولاً به آزادی عقیده می‌تواند اعتقاد داشته باشد. هیچ مخالفی را در کنار خود می‌تواند تحمل کند، اصولاً اختلاف در قاموس او چیزی به جز انشعاب، اخراج، مفهوم دیگری دارد؟ پس چرا در پوشش وحدت، عرض وجود می‌کند؟ جز این است که راه دیگری وجود ندارد؟ بنابراین چه بهتر یافشاری بر راه رفته دیروز، در شرایط امروز به شیوه‌ای دیگر و تحت پوشش مسایل ضروری و اساسی و استراتژیک جدید، این بار از شعار وحدت هم، مفهوم انشعاب را استنتاج کند. در دلایل بن بست مذاکرات وحدت اندکی تأمل کنیم، تا که واقعیت بیشتر روشن شود:

رفقای راه کارکر معتقدند توافق بر سر تعریف آنها از کارکران و نیز درک آنها از "سازماندهی و دولت آینده، ضرورت دارد. ما فعلاً ما درک نهفته پشت این کلمه "توافق" کاری نداریم که این توافق از نظر رفقا باید فقط از سوی دو سازمان دیگر صورت گیرد. اما خود موضوعات توافق!

رفقا، برای کارکران در تعریف خود یکجا در بیانیه این تعریف را قایل شده‌اند که کارکران، همه کسانی را شامل می‌شود که از طریق

ما با انتشار بیانیه مباحثات وحدت سه سازمان، نه وحدت که بن بست وحدت را اعلام کرده‌ایم و خلاصه کردن این بن بست تنها به مذاکرات نایندگان سه سازمان، نه توضیح واقعی مسئله و نه بیانگر کنه مشکل پیشبرد امر وحدت است.

این البته شکفت زمانه عاست که وحدتها و مذاکره برای آنها در اولین کامها و در اولین بیانیه‌شان، باید منعکس کننده "بن بست" باشند، یعنی ضد خود و وارونه عمل کنند.

جنبش ما، اکنون سالهاست که بدون تأمل در آنچه که بر بستر جهان پیرامونش می‌گذرد، در جهان توخالی الفاظ، زنده به کور می‌شود و به زبانی سخن می‌گوید که نه زبان روزمره مردم و اصولاً زنده‌ها، بلکه عاریتی کهنه، مسخ شده و متعلق به تاریخ "پرفخار" مرده‌هاست. هرگاه در ذهن خود کشف یا شهودی دوباره می‌کند، در عالم تصور، یکانه صاحب حقیقت جلوه‌گر می‌شود و با این "انحصار حقیقت" شروع به تفکیک "صف خود" از دیگران که چه بسا دیروز، جزئی از همین "خود" امروز بودند، می‌نماید. و چه دیوارها که بر صفحه کاغذ برآورده نمی‌شود و چه خط تاییزها که با قساوت تمام ترسیم نمی‌گردد.

همه انشعابات ده پانزده ساله اخیر، بلااستثناء اینچنین بوده‌اند، اگرچه برخی را فقط حوادث به مدد آمده‌اند و از سقوط رهانیده‌اند، اما این نیز کارساز نکرشته است، سیر رو به تزاید آنها از سر گرفته شده است. چرا که نقطه عزیمت، همان شیفتگیهای ذهنی بوده است تا درایت عملی در تغییر مسیر حوادث عینی! برای جنبش تکه پاره شده امروز ما، در سلسله تاگزیر انشعابات، همیشه عین، فرض تابع را داشته است تا ذهن، اراده حاکم بوده است تا ضرورت، تنوری و تحاشی ایدئولوژیک اصل بوده است تا الزام ین کام معین در حرکت اجتماعی جامعه. چنین چپی باید هم وارونه عمل کند. در طول تمامی این سالها، هیچکس قادر نشده است، از هیچ انشعابی، کامل دفاع کند. همیشه انشعابات در اولین جمعبندهای جسی، یا نادرست یا زودرس، یا بیهوده ارزیابی شده‌اند. برآستی چرا؟

سنت انشعاب، به عنوان معجزه ذهنیکرایی ما، اگرچه حاصل بی‌توجهی کامل ما به جنبش واقعی توده‌های کارکر و زحمتکش و قانونسندی رشد و گسترش و سازمانیابی عینی آن، در بهترین حالت، نتیجه عدم فراوری ما از یک جنبش سطحی نکر، به یک جنبش پخته و با تجربه و عمیق اجتماعی است.

جنبش ما در کل خود، بلوغ لازم را برای انجام وظایف پیشروی خود نیافته است. این نه ادعا که حقیقت تلخ وضعیت موجود ماست. بیهوده نیست زمانی که ما هکی تا اذغان به واقعیت تلخ فرسایش درونی کل جنبش، فقدان جذابیت آن حتی برای فعالین موجود آن، دور هم جمع می‌شویم که چاره جسته، راهی برای برونرفت از این دایره بسته، باز کنیم. دوباره با همان زبان زرگری دوران انشعابات، پراکندگی و تفرق، به جان هم می‌افتیم، و "افتخارات عظیم" گذشته را، به رخ همدیگر می‌کشیم، و "هویت‌های کاذب به بن بست" رسیده را مدال افتخار نموده، بر سینه "خود" نصب می‌کنیم، تا مبادا کم آورده، چیزی از دست بدهیم. همه اشباح گذشته را احضار می‌کنیم که "هویت" من این است و فراموش نکن که در مبارزه با "تو" چنین و چنان شکل گرفته است و تو باید با آن موافق باشی، وگرنه وحدت "پایدار" نخواهد بود، اسلا در بیان نخواهد بود. هنوز هم "من" منفرد، که خود اگر "من" دیگران را هم به عنوان هویت برسیمت بشناسد، بسیار عالی است، در صدد تبدیل شدن به "خود" دیگران از طریق نه منطق بلکه تحمیل

فروش نیروی کار خود و در استخدام دیگران گذران می‌کنند و در مای دیگر کارگران، همه مزد و حقوق بگیران هستند.

اولاً، طبق کدام معیار باید استخدام دیگران بودن و مزد و حقوق بگیر بودن را تعریف کارگر دانست، علیرغم تمام بحثها هنوز هم روشن نیست. البته که کارگران در استخدام دیگران هستند و مزد و حقوق می‌گیرند ولی علاوه بر کارگران کم نیستند کسانی که در استخدام دیگران هستند و ایضا مزد و حقوق می‌گیرند، ولی با هزار سن سریشم هم نمی‌توان آنها را جزو کارگران محسوب داشت. بخش مهمی از این مستخدمین و مزد و حقوق بگیران، جزو نه‌استثمار شوندگان، بلکه در دایره استثمار کنندگان و متمتع از خوان یغمای دسترنج خود کارگران هستند. آیا ما باید بپذیریم که رفقا متوجه این واقعیت در تعریف مغشوش خود نیستند و نمی‌دانند که حقوق بگیر و مستخدم داریم تا حقوق بگیر و مستخدم؛ و همه را نمی‌شود چکی در یند جوال کرد و گفت ما حزب همه مزد و حقوق بگیران هستیم؟ یا فراموش کرده‌اند که اضافه کنند مزد و حقوق تا چه مقدار، توضیح دهنده تمایز هویت کارگر از غیر کارگر است؟ ثانیاً تعریفی چنین نارسا و ناسنجیده چگونه می‌تواند اگر اندکی مسولانه با مسئله برخورد شود. محور اختلاف و استراتژیک تلقی شود؟ و برای راه کارگر در مقابل دو سازمان دیگر وجه کارگری دست و پا کند؟

مسئله دیگر مورد تاکید رفقا مسئله سازماندهی است. رفقا از یکسو در بیانیه مشترک توافق کرده‌اند که ما سازمانی کونیستی و کارگری هستیم که عضون اصلی فعالیت خود را ایجاد پیوند همه جانبه با کارگران و زحمتکشان... می‌دانیم، از سوی دیگر در لیست اختلافات خود آورده‌اند تاکید برنامه‌ای و عملی بر سازماندهی طبقاتی فقط کارگران و تاکید بر عدم سازماندهی طبقاتی (خواسته‌های طبقاتی) خرده بورژوازی... ضرورت دارد. بند اول تاکید رفقا نه تنها زائد، بلکه نسبت به فرمولبندی مشترک، بحث‌انگیز هم هست. روشن نیست چرا با فقط کارگران، رفقا سازماندهی زحمتکشان را حذف کرده‌اند، اگر مسئله تاکید بر کارگری بودن سازمان آینده است که خود بیانیه بر آن تاکید دارد، پس چرا زحمتکشان حذف شده است، شاید با عدم سازماندهی بعدی رفقا بی‌ارتباط باشد، که در این صورت هم، با تعریف خود رفقا در همان بیانیه از زحمتکشان سخاوتهی ندارد. می‌بینیم در این مورد هم علیرغم تلاش رفقا در برافراشتن دیوار اختلاف جر در مورد خرده بورژوازی و چگونگی برخورد به آن که حقیقتاً بحث‌انگیز و مورد اختلاف است، هیچ معیار روشنی در تفکیک بین متن توافق شده و خواست رفقا برای توافق جدید وجود ندارد. جر اراده به ایجاد اختلافی بزرگ با چند کلمه تاکید در پشت سر شم.

اگر برنامه‌ای واقعا کارگری باشد و به سروی مادی در جستن کارگری تبدیل شود، هیچ خرده بورژوازی اینقدر احمق نیست که منابع خود را شناخته تحت فرسویت کارگران و زیر سایه ین برنامه سوسیالیستی سینه بزند. مگر آن که ما طبق معمول برنامه را فقط بر زوی کاند و برای ثبت در تاریخ کارسازی کنیم که در آن صورت باید هم با هزاران درد و دعا، آنرا از هجوم شیطانی صیانت کنیم و طبق تعریف رفقای راه کارگر بر سر در حزب آینده‌مان معیار نه تنها مزد و حقوق و میزان توافق شده آن را نصب کنیم، بلکه همچنین آنرا از خطر ورود غیر هم با جلات پر آب و تاب و شامس با شر شرایطی محصون داریم.

موضوع دیگر انجاست که رفقا تاکید می‌کنند که این برنامه در صورتی می‌تواند به اجرا درآید که کارگران و زحمتکشان در رأس قدرت حکومتی باشند.

در نظر اول خوبی رفقا بدیهیات را دوباره تکرار می‌کنند؛ برای چه کسی پوشیده است که برنامه کارگران و زحمتکشان را باید حکومت کارگران و زحمتکشان اجرا کند، اس که جسمسته نت گفتن است! اما

حتمهای رفقا در مورد دولت الیترناتیو و نیز ضمیمه آنها بر بند مربوط به حکومت موقت انقلابی، بیانگر چیز دیگری است.

حکومت کارگران و زحمتکشان، در حرف و ادعا نیست که مادیت پیدا می‌کند، چنین حکومتی نتیجه و حاصل اتحاد صفوف کارگران و زحمتکشان و آگاهی آنها از منافع خود در تشکیل چنین حکومتی است. ما برای سازماندهی همین نیرو در جهت تشکیل چنین حکومتی نیز هست که اینچنین با چنگ و دندان از اتحاد صفوف چپ مدافع کارگران و زحمتکشان دفاع می‌کنیم. آیا توافقات حاصله از سوی سه سازمان راه حصول به چنین حکومتی را هسوار نمی‌کند؟ اگر نه، چرا در همان بندهای برنامه ای جای این حکومت روشن نشود و به ضمیمه و بخش شروط اختصاصی این یا آن نیرو منتقل شود؟

از نظر من، برنامه توافق شده مسیر روشنی را برای رسیدن به چنین حکومتی ترسیم کرده است: سرنگونی جمهوری اسلامی، برقراری حکومت موقت انقلابی برای انتقال قدرت به نمایندگان منتخب مردم، تشکیل مجلس موسسان و تعیین نوع حکومت آینده! هیچکس از ما این حق را نگرفته است که در این روند که هیچ، از همین امروز، از همان مجلس موسسان پیش‌بینی شده، حکومت کارگران و زحمتکشان را با همین برنامه گذاری که به تصویب نمایندگان هر سه سازمان هم رسیده است، طلب کنیم، هیچکس نمی‌تواند به دیگری از همین امروز چک سفید بدهد که انتخاب این مجلس حتما حکومت کارگران و زحمتکشان خواهد بود، ولی هیچکس هم حزبی را که هدفش را گذار به سوسیالیسم قرار داده است، نمی‌تواند از سازماندهی و تبلیغ بر این گذار باز دارد.

بحث اینجاست که آیا از همین امروز کارگران و زحمتکشان هیچ متحدی برای رسیدن به این شرایط ندارند؟ اختلاف ما و سازمان فدایی با راه کارگر در آن است که ما معتقدیم در سرنگونی استبداد مذهبی حاکم و ایجاد دولت موقت انقلابی و دعوت مجلس موسسان، کارگران و زحمتکشان تنها نیستند. تمامی نیروهای دموکرات و ترقیخواه ایران را به عنوان متحد در کنار خود دارند و باید به این واقعیت واقف باشد و اهمیت آن را در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و سرنگونی آن درک کنند. این نه به معنای ادامه این مسیر تا ابدالدهر است و نه انکار تفاوت‌های اساسی در محتوای برنامه ما با هر نیروی فرضی دیگری.

منتهی مسئله هوچیکری بر سر برنامه سوسیالیستی و برنامه دموکراتیک است که امکان درک جایگاه و علت اختلاف را به کسی نمی‌دهد. ما آنجا که بحث بر سر اقدام علیه جمهوری اسلامی و سرنگونی آن و ایجاد ین سازمان دموکراتیک در جامعه برای پی‌ریزی نظام سیاسی مبتنی بر اراده مستقیم توده‌ها در میان است، با هر آن نیرویی که برای حصول به چنین روندی مبارزه کند، متحد هستیم، ولی آنجا که مسئله برسر نظام سیاسی و اقتصادی آینده است با همه نیروهایی که گذار از سرمایه‌داری و درهم شکستن آنرا منتفی می‌دانند، مرز روشنی داریم و گمانه دو ظلم مخالف همدیگریم. تصمیم نهایی را اما نه اراده ما یا به فرض قدرت انس ما، بلکه تنها و تنها انتخاب آزادانه اکثریت مردم کشور ما اتحاد خواهد کرد.

به نظر من رفقای راه کارگر با روند دموکراتیک تعیین نوع حکومت مسئله دارند، ما هر چیز دیگری! دولت کارگری رفقا، روشن نیست از همان فردا چگونه راده می‌شود و بر چه اساسی مستقر می‌شود. طبق معمول تاکوسی از طریق انکار، به سرریزه و لغو آزادیهای دموکراتیک و حق انتخاب مردم؟ یا به چه نحوه دیگر که نیازمند زمان نیست و بلافاصله است. اما آنچه که ما می‌گوییم یا واسطه و از طریق دموکراسی بورژوازی است؟ شاید اعتقاد ما به انتخابات آزاد نوع حکومت از طرف مردم غلب انتساب ما به بورژوازی است؟

در کنار شروط رفقای راه کارگر، شرط سوم، شرط رفقای فدایی در مورد توافق بر سر نام سازمان آینده و نشریه آن است.



امکان‌پذیر است. محدودیتها در مورد دموکراسی، همیشه با شرایط توجیه می‌شوند و بعد به اصل ثابت مبدل می‌شوند. در این مورد درست آن است که دموکراسی نه از طریق محدود کردن آن به این یا آن بیم و هراس، بلکه فقط با التزام بر خود دموکراسی محدود شود تا هیچ حقی از هیچ کسی در اراده نظر هرچند غیرمنطقی در تشکیلات آینده ضایع نشود.

مشکل ما، اما نه مشکل نام است و نه مشکل تعریف کارگران از طریق "مزد و حقوق". مشکل آنجاست که ما علیرغم تجربه کافی هنوز برای وحدت نه به دنبال اشتراکات، بلکه اختلافات می‌دویم و تلاش می‌کنیم که با تحمیل نظر خود بر دیگری - درست یا غلط بودن نظر اصلا مطرح نیست - به تصور خود حوزه اشتراکات را وسیعتر کنیم و به گمان خود وحدت را پایدار و قرص و محکم نموده، میخ دلخواه خود را بر پاشنه در آن بکوبیم. ولی این روش کار نه به وحدت منجر منجر می‌شود و نه وحدت حاصله از چنین توافق‌هایی، پایداری خواهد داشت. در پایان چنین پروسه‌ای ما فقط با یک مشت انسانهای توسری خورده یا توسری زده مواجه خواهیم بود که علیرغم ظاهر وحدت هرلحظه مترصد فرصتی برای تصفیه حسابهای کهنه خود هستند. بن بست مذاکرات نمایندگان در واقع بن بست حاصله از این نوع برخورد به امر وحدت است که بیان خود را در اراده شرط و شروط غیرقابل گذشت و "حیاتی" پیدا می‌کند و تا زمانی که چنین است، مسلما وحدتی حاصل نخواهد شد.

۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۲

من بیم رفقا از سکوت رفقای راه کارگر در این مورد را خوب می‌فهمم. رفقای نماینده راه کارگر اصولا در پروسه مذاکرات سه جانبه برخورد روشنی در این زمینه نکرده‌اند. ولی حتی اگر توافقی هم در این مورد صورت بگیرد، آیا رفقا فکر می‌کنند که کنکره مشترک حق تغییر این توافق را ندارد؟ به نظر من چرا، کنکره به لحاظ حقوقی حق تغییر تمامی توافقات انجام شده از جمله برنامه، نام و... را دارد.

برای من این یک واقعیت است که زمانی که مسئله تبدیل سه سازمان به یک سازمان واحد در میان است، با کسی که بخواهد فرصت را مغتنم شمرده، سازمان خود، "نام خود" یا "اجر پاره‌ای" از "خود" امروز خویش را به هویت دیگران تبدیل کند، منطقا هیچ توافقی نمی‌توان کرد، ولی این حق را هم نمی‌توان از او سلب کرد. چنین افرادی مسکن است درون هرکدام از این سازمانها پیدا شوند. ولی من هیچ تردیدی ندارم، کنکره‌ای که بخواهد (به فرض با اکثریت این یا آن سازمان) نام یا عنوان یکی از سه سازمان را بدون توجه به اعتراض دیگران، به عنوان نام و عنوان مشترک اعلام کند، خود بخود صلاحیت اعلام خود تحت عنوان کنکره مشترک سه سازمان را از خود سلب نموده است و هیچکس چنین کنکره‌ای را جدی نخواهد گرفت و در سازمانهای ما به اندازه کافی انسانهای متمهد و آگاه حضور دارند که از بروز چنین خطی جلوگیری نمایند و به همین دلیل نیز، من پیش شرط رفقا را غیرمنطقی و کاملا واکنشی می‌دانم. دفاع از دموکراسی نه از طریق حصر آن، بلکه ایجاد فرهنگ متناسب به آن در درون یک تشکیلات

رفقای عزیز مسئول بولتن

با توجه به اینکه بخش دوم مقاله "دولت ایدئولوژیک نه، ... منتشره در نشریه شماره ۲ نیز در دو مورد جا افتادگی دارد پایان ستون اول از صفحه ۱ و پایان ستون دوم از صفحه ۲) و از آنجا که این جا افتادگیهای چند سطری روال بحث را درهم ریخته است، توصیه می‌کنم بخشهای جا افتاده به صورت زیر همراه با بخشی از متن که مضمون مورد نظر را برساند، در شماره ۲ نشریه درج گردد. بخش جا افتاده با حروف درشت مشخص شده است.

با تشکر - مصطفی مدنی

مورد اول:

وقتی بدانیم مباحثات وحدت سالها به طول انجامیده، سوال می‌کنیم پس چرا چنگ آخر را اول نکرده‌ایم؟ اینهمه مدت روی چه مسایلی بحث کرده‌ایم. مگر از نظرات یکدیگر پیرامون ماهیت طبقاتی دولت آلتراکتیو بیخبر بوده‌ایم؟ ...

توجه به این مسئله نیز از این جنبه حایز اهمیت نیست که بگوییم چه کسانی برای حصول به وحدت چه پیشنهادهایی داشته‌اند و چرا آنها را پس گرفته‌اند. هیچکس را نمی‌توان و نباید از تجدید نظر روی طرحهایش به پرهیز واداشت. اهمیت طولانی بودن بحث وحدت سه سازمان از نظر من آنجاست که یک موضوع تکنیکی به یک امر محتوایی و شکل به مضمون تبدیل می‌شود. بدین معنا که شروطی که می‌توانست با توجه به سابقه اختلافات، به سادگی به کره‌گاه وحدت تبدیل شود، در دوره‌های طولانی و با توجه به توافق روی مسایل برنامه‌ای به یک اقدام غیردموکراتیک تبدیل می‌شود. چرا؟ خیلی ساده. احزاب و سازمانهایی که با هم قرابتی ندارند به فکر وحدت با هم نمی‌افتند. همکون ترها اختلافات اساسی را روشن می‌کنند و روند وحدت را به نتیجه مبارزه ایدئولوژیک می‌سپارند. کاری که خود ما با رفقای راه کارگر در دوره‌های قبل شروع کرده بودیم. ولی زمانی که با علم به اختلافات این نتیجه به دست می‌آید که می‌شود کار مشترکی را آغاز کرد؛ وقتی در کنکره با توجه به همان اختلافات از وحدت مشخص و صرب‌الاجل حرف می‌زنیم و از همه بهتر وقتی یک توافقتنامه مشترک را امضاء می‌کنیم؛ شرط گذاشتن، به یک اقدام کاملا غیردموکراتیک تبدیل می‌شود. وقتی بحثهای طولانی انرژی و توان ما را به خویش اختصاص می‌دهد، آری این مرور زمان خود بیان حقیقی است. زمان ضرورتی باید به حساب بیاید.

مورد دوم:

واقعیت آن است که نه مخالفت ارتدکسهای چپ ما با حق رای همگانی و آزادیهای بیقید و شرط سیاسی نتیجه بلاهت ایدئولوژیهای آنهاست و نه پشتیبانی از پروسترویکا و مدافعه از آزادی و دموکراسی مضمون از خطرانی است که بر سوسیالیسم گذشت.

راه استقرار دولتهای ایدئولوژیک تاریخا و در عمل روشن گشته است. مدافعان واقعی آزادیهای سیاسی و حق رای همگانی نیز در مصاف با سرمایه جهانی که همچنان بر روح و جسم جوامع سایه انداخته است، فعلا بازنده مانده‌اند. مهم این است که بیاییم طریق اعتدالی جامعه را کدام مسیر و به چه شیوه هموار می‌شود. پایبندی به دموکراسی یا دور زدن رای آزادانه مردم؟ به راستی در گوران این دوگانگی چگونه می‌شود دولتی را مستقر کرد که هم منتخب همه مردم باشد و هم فقط دولت کارگران؟ این دولت متکی بر ارکانهای مردمی است. منتخب شوراهای برآمده از انقلاب است یا نمایندگان فقط کارگران و زحمتکشان (سربازان). اگر به فرض در فردای انقلاب شوراهای انقلابی رادیو - تلویزیون، شورای کارکنان صنعت نفت، یا شورای برق تهران و دیگر شوراهای غیرکارگری سر برآورده از انقلاب خواستار حق انتخاب برای شرکت در دولت شدند، که می‌شوند، رهبری راه کارگر برایشان چه پاسخی دارد. از آنها می‌خواهد که برای انقلابی باقی ماندن به لیست فقط کاندیداهای راه کارگر رای بدهند یا هر فرد قابل اعتماد و اعتباری را که خود صلاح می‌دانند برگزینند. و اگر این دو هیچکدام کارگر نبودند چه، آیا فقط "تشخیص صلاحیت" سازمان راه کارگر به مثابه ضابط حکومت کارگری اکتفا می‌کند؟

سوال مشخص اینجاست که وقتی بر انتقال قدرت به نمایندگان منتخب همه مردم تاکید می‌کنیم، اگر به فرض این مردم که اکثریت آنها همان کارگران و زحمتکشان هستند، هنوز ناآگاه بودند و آرای خود را پشت حکومت اسلامی دیگری گذاشتند، ما دوباره سفره فاشیسم، کابوس یا واقعیت را پیش می‌کنیم و برای برات کارگران و زحمتکشان از بار مسئولیت انتخابی که کرده‌اند، از "سازشها" و معامله و لاس عوض کردنهای سرمایه‌داری وابسته حرف می‌زنیم یا به زبان ساده به کارگران و زحمتکشان و دیگر مردمی که به این حکومت رای داده‌اند می‌گوییم که این انتخاب شما، زندگی شما را ناه خواهد کرد؟

پیش بسوی وحدت

کیومرث

برضی راه کارگر بر این باور بود که امروز وحدت کمونیستها به ویژه این سه جریان مبرم و ضروریست و اختلاف عسدهای که مانع وحدت باشد از نظر آنها وجود ندارد. اما در فاصله جلسه پنجم و ششم اختلافات بروز می کند تا جایی که عرصه به رفیق سهراب تنگ می شود و در گزارش روند وحدت چنین نتیجه می گیرد. او می گوید (غرض ادغام در راه کارگر است نه وحدت). با مطالعه مقاله رفیق سارا محمود اوج اختلافات را می شود فهمید. رفیق سارا محمود امر وحدت را در موقعیتی دشوار می داند که آنرا در مبارزه بین دو کرایش اصلی قرار داده است. وحدت با یوپولیسیم یا پیوند با طبقه کارگر و زحمتکشان به نظر او اگر وحدت کنند و پیشنهادهای سازمان راه کارگر را تماما دیگر سازمانها نپذیرند با یوپولیسیم وحدت کرده اند. تا جایی که اگر وحدت صورت بگیرد، مسولین چنین وحدتی را به پای محاکمه بکشاند اینگونه برخوردها قبل از اینکه وحدتی بخواند صورت بگیرد. درست شکل برخوردهایی است که به صورت سنتی در جنبش چپ ایران، بعد از انشعابات صورت می گرفت. رفیق سارا محمود: قبل از اذر سال ۶۰ زمانی که حزب توده می خواست با طیفی از فدائیان خلق وحدت کند، در اولین نامه و پیشنهاد خود مطرح می کند که اگر لازم باشد برای امر وحدت، حتی اعلام انحلال هم خواهد کرد. اما بعد از مدتی حاضر نبود حتی یک سر سوزن از طراز نوین بودن خود کوتاه بیاید. امارقایی که می خواهید با هم وحدت کنید، و سازمانی باشید کمونیستی و کارگری که مضمون اصلی فعالیتتان کار در میان طبقه کارگر و سازماندهی آن باشد. روابط بین المللیتان هم بر پایه جنبشهای کارگری سوسیالیستی، چهارچوب تنظیم جبهه ای هم بر همین پایه و این در صورتی است که روی واژه طبقه کارگر هم اختلاف نظر دارید. اطلاع دارید که در تاریخ فقط یک دولت از نوع کسوف داشته ایم که انهم با شکست روبرو شد و بیش از ۶۰ سال است که به نام طبقه کارگر، چه حکومتها که روی کار نیامدند و چه ویرانها که به نام او. طبقه کارگر را فقیه نکیم، در جامعه کوئی ایران به غیر از سرمایه داران بزرگ و کوچک که در جامعه اقلیتی محسوب می شوند به دیگر اقشار به همان اندازه ظلم می شود که به طبقه کارگر. رفقا اگر می خواهیم وحدت کنیم، اگر می خواهیم در یک تشکل واحد جمع شویم و اگر اعتقادی به کنکره، باید این فرست به بدنه های سازمانها هم داده شود که شرکت فعال تری در این رابطه داشته باشند تا در رای خود در کنکره با آگاهی بیشتر در این امر شرکت نمایند. اگرچه در کنکره به این رای داده شود که دو سازمان دیگر مثلا در راه کارگر و یا در یکی از سازمانهای دیگر ادغام شوند و یا اینکه شرایط سازمانی راه سازمان دیگر بپذیرد. هرچند همه این مسایل سنتی به فرهنگ دموکراسی ما دارد. این که چقدر در این زمینه رشد کرده باشیم، آینده آنرا روشن خواهد ساخت؟

قبل از صفحه ۷ - روشهای کهنه

این روس سستی بر می آید حاصل مباحثات ایدئولوژیک سیاسی، نه سردستی به بکدیگر بلکه دامن زدن به بی اعتمادیهاست. اکنون با فرمولبندیهای اراک شده چه کسی خود را در سازمان خود در وحدت حری می بیند. روس است نه نتیجه کار پشاله نه وحدت سه سازمان ننگ و اذرابهای بیشتر در سه سازمان بوده است.

این اسلوب باید به کلی کنار گذاشته شود. ما باید از روشی بیرونی کسب که زمانی مارکس و انگلس به کمونیستهای آمریکا و انگلیس توصیه می کردند: سازش توریست و اساس گزار دادن حبش کارگری، روشی که در زمان ما توسط بسیاری از جنبشهای چپ آمریکای لاتین با موفقیت اجرا شده است. با اتحاد این اسلوب، و در راستای سازماندهی حبش کارگری نه فقط نیروهای این سه سازمان بلکه همه دیگر نیروهای نه در دفاع از سوسیالیسم در موضع نقد جامعه سرمایه داری قرار دارند می توانند در حوز واحدی ثروت هم آیند.

قبل از این که وحدت بین سه جریان سیاسی، سازمان فدایی، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران مطرح باشد، وحدت بین جریانات اکثریت، حزب دموکرات، بخشی از انشعابون حزب توده (راه آزادی) و بخشی از انشعابیون از سازمان فدایی که با نام فدائیان خلق فعالیت داشتند مطرح بود. این جریانات در جهت تشکیل یک جبهه واحد حرکتهایی داشتند. با توجه به اینکه سه جریان اکثریت، فدائیان خلق و راه آزادی که دیدگاهی متفاوت با مسایل را با حزب دموکرات داشتند بیشتر به هم نزدیک بودند، چرا که حزب دموکرات نیرویی است که همواره مبارزه رودررو با جمهوری اسلامی را پیش برده و می برد. نیروهای فوق که در جهت تشکیل جبهه واحد حرکت می کردند در واقع طیفی بودند که با توجه به دگرگونیها در بلوک شرق با بیش نوین در چهارچوب سازمانهای خود فعالیت داشتند و با تصفیه حساب کامل با تفکرات گذشته خود - در برخورد با مارکسیسم - لیبرسم و مبانی فلسفی آن و داشتن برنامه و اساسنامه ای که با این نوع بینش انطباق داشته باشد را تصویب کردند. و در این میان مبارزه با جمهوری اسلامی را از طریق شعار انتخابات آزاد، چشم به استحال رژیم جمهوری اسلامی و نفی شعار سرنگونی و روند کار فرهنگی به جای کار سازمانی را در پیش گرفتند. در واقع در میان این طیف روند شعار انشعاب جبهه واحد نتیجه مثبتی نداشت. چرا که عملاً با این بست روبرو شده، حزب دموکرات مدتهاست که در میان این طیف نیست و سازمانی به اسم فدائیان خلق متاسفانه دیگر وجود ندارد. حتی در حد دادن یک نشریه فرهنگی که تصویب کرده بودند. اما جدا از اختلافاتی که این طیف در میان خود داشت و دارد، اگر می توانست و بتواند روند امر وحدت را نه با آن شعارهای تند و انشعاب وحدت بررک ملی، بلکه نشستها و روند جدیدی را در همین رابطه حفظ و ادامه دهند خود می تواند در جای خود مثبت باشد، چرا که در کنار آن این طیف چپ یعنی سه جریان سازمان فدایی، راه کارگر و چریکهای فدایی خلق قرار می گرفت یعنی چندین سازمان در دو طیف مشخص می شد. واقعیت این است که وحدت بین نیروهای سیاسی وحدت بین مردم است. سوده های میلیونی چشم به نیروهای سیاسی مخالف دیکتاتوری جمهوری اسلامی را دارند و هر تلاشی برای دستیابی به وحدت میان نیروهای چپ، تلاشی است مثبت و ارزنده و به جای این براهکنندگی، منطقی تر این است که به سازمانی بررکتر تبدیل شویم. و اما وحدت سه جریان فدایی، راه کارگر و چریکهای فدایی خلق به کجا خواهد رسید. سوالی است که تا حدودی با توجه به روندی که این طیف پشت سر گذاشت روشن است. اکنون نزدیک به یکسال و نیم از شروع مذاکرات وحدت این طیف می گذرد. از همان ابتدا مشخص بوده که اختلاف اساسی بر سر پیست ولی بعد از این مدت زمان طولانی تصمیم به طرح بولتنی توریست برای حل اختلافات کرده اند و این در صورتی است که فقط چهار شماره صورت صمیمانه بشریه هر سازمان و نهادها منتشر می شود. و این در واقع به نوعی دهن کجی به امر وحدت است. یعنی ما در سطح حبش نه صورت رسمی مطرح کنیم که نمی توانیم با هم وحدت کنیم، البته تا جایی که مشخص است دو سازمان چریکهای فدایی خلق و سازمان فدایی روند مثبت تری در شکل برخوردها در این امر داشته اند. اما شدت اختلاف برای وحدت بخصوص برای رفقای راه کارگر موسوم است که رفیق شالکویی به این شکل مطرح می کند: تا زمانی که اختلاف میان سه برنامه دموکراتیک با یک برنامه گذار به سوسیالیسم حل نشود، وحدت سازمانها امکان پذیر نیست و مطرح می کند که کنار گذاشتن آن یعنی تسلیم به شقیه راه کارگر است. اما این برخلاف گفته ها در جلسه اول نشست این نمایندگان سه جریان است. رفیق سهراب مطرح می کند که البته

استراتژی سوسیالیستی یا جبهه ضد استبدادی؟

روبن مارکاریان

متکی به سازماندهی ینک بلوک دموکراتیک (که حداقل خرده بورژوازی در آن شرکت می کند) باشد. اینکه منطبق رفا چيست و این منطق سر از کجا در می آورد را می توان در مصوبات کنکره رفاقی سازمان فدایی - ایران به بهترین شکل مشاهده کرد.

... اما طبقه کارگر ایران در مرحله تاریخی کنونی رشد جامعه ایران نمی تواند به انقلاب سوسیالیستی دست بزند. انقلاب ایران به دلیل عقب ماندگی عمومی اقتصادی اجتماعی جامعه، کیفیت آرایش نیروهای طبقاتی و سطح پایین آگاهی طبقاتی و تشکل طبقه کارگر، جزئی از انقلابات دموکراتیک - ضدامپریالیستی است که پیروزی قطعی آن مشروط به تأمین رهبری طبقه کارگر و فراتر رفتن از چهارچوب سرمایه داری یعنی ستکیری سوسیالیستی است.

۸- تلاش سازمان در این مرحله از انقلاب ایران متوجه شکل دادن به جبهه استراتژیک متشکل از اقشار و طبقات خلقی با برنامه حداقل به رهبری طبقه کارگر است. این تنها جبهه ای است که قادر به تحقق جمهوری دموکراتیک خلق می باشد.

در عین حال در شرایط کنونی و تا زمان تشکیل جبهه استراتژیک، فعالیت در راه تشکیل جبهه ای دموکراتیک - ضد امپریالیستی حول برنامه ای مترقی و متشکل از نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ترقی خواه، با عنوان وظیفه ای ضروری پیشاوری جنبش کونیستی و ترقی خواهان ایران قرار دارد.

۹- همکاری و اتحاد عمل نیروها و سازمانهای جنبش کونیستی و تأمین اتحاد رزمنده چپ، تقویت و گسترش پیوند این جنبش با مبارزات توده ها و طبقه کارگر، امکانات جنبش چپ برای تشکیل جبهه دموکراتیک - ضد امپریالیستی و موضع آن برای شرکت فعال در راه نزدیکی هرچه بیشتر نیروهای چپ به یکدیگر و هوار شدن راه تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر خواهد بود (پلاتفرم وحدت اتحاد کار، شماره ۱، ص ۱۰).

چکیده مفاهیم این سند به قرار زیر است: ۱- سوسیالیسم فعلا ینک ایده آل و نسبه است. ۲- در شرایط حاضر، انقلاب ایران انقلابی دموکراتیک - ضد امپریالیستی است که در بهترین حالت یعنی تأمین سرکردگی طبقه کارگر پیروز شده و ستکیری سوسیالیستی می نماید (جمهوری دموکراتیک خلق) و برای تحقق آن باید جبهه استراتژیک (طبقه کارگر و خرده بورژوازی) را تشکیل داد. اما به دلیل مجوعه بالا این برنامه نیز قابل تحقق نیست و باید به آینده حواله شود. ۲- وظیفه کنونی، یعنی وظایف چپ ایجاد ینک جبهه ضد استبدادی است که علاوه بر نیروهای جبهه استراتژیک (یعنی خرده بورژوازی)، نیروهای ترقی خواه؟! نیز در آن شرکت خواهند کرد. ۳- وحدت چپ و سازماندهی طبقه کارگر باید در خدمت تقویت امکانات، برای این ایجاد این جبهه باشد و در متن همین اتحاد عمل است که می توان حزب را تشکیل داد.

این پلاتفرم که مبنای تاسیس سازمان فدایی بوده و موارد هم آن عیناً در برنامه این سازمان به تصویب رسیده به کلاسیک ترین شکل ممکن نظام فکری جبهه خلقی را به نمایش می نهد. سوسیالیسم نسبه و ینک ایده آل است، انقلاب دموکراتیک با ستکیری سوسیالیستی (راه رشد غیر سرمایه داری در کشوری که ۲۰ سال است مناسبات سرمایه داری در آن غلبه کرده؟! نیز فعلاً از دستور خارج است و باید به بعد از سرنگونی موکول شود، وظیفه چپ اما ایجاد ینک جبهه ضد استبدادی عمومی خلقی است که غیر از مقوله انقلابی - دموکراتیک خلق یعنی خرده بورژوازی نیروهای ترقی خواه (نام دیگر نیروهای لیبرال) باید در آن شرکت کند. اتحاد چپ نیز در خدمت همین جبهه ضد استبدادی است!

مباحثات بین هیئت نمایندگان سازمان ما با هیئتهای نمایندگان فدایی و شورایی عالی نشان داد که اختلافات ما با نمایندگان این سازمان در مضمون برنامه انقلاب و هم در استراتژی سیاسی منبعث از آن، به گونه ای است که وحدت ما را در چهارچوب ینک سازمان واحد ناممکن می گرداند.

آیا این اختلافات همان اختلافات قدیمی میان ما و این دو سازمان هستند؟ به درجات زیاد، پاسخ به این سوال مثبت است. اما بهتر است کسی در مضمون این اختلافات مکث کنیم.

از نظر ما ایران کشوری است که در آن مناسبات تولیدی سرمایه داری - با مختصات ینک کشور پیرامونی غلبه دارد. طبقه کارگر و توده های تهیدست اکثریت عظیم جمعیت کشور ما را تشکیل می دهند. برای پایان دادن به استبداد سیاسی نهادی شده که تکیه گاه آن همین سرمایه داری پیرامونی حاکم بر ایران است دو حل بحران ساختاری سرمایه داری ایران که استثمار وحشیانه و فقر و سیه روزی همه جانبه ای را به اکثریت جامعه تحمیل می کند راهی جز انتقال به سوسیالیسم وجود ندارد. سازماندهی امر انتقال به سوسیالیسم را تنها ینک دولت کارگری به مثابه دولت آلترناتیو می تواند به انجام برساند. مسلماً مبارزه علیه استبداد سیاسی در کشوری مانند ایران از اهمیت ویژه ای برخوردار است اما سوسیالیستی که ما برای آن مبارزه می کنیم واجد وسیعترین آزادیهای سیاسی و حاکمیت مطلق مردم است و نه تنها با مبارزه ضد استبدادی مابینت ندارد بلکه با طرح آزادیهای بی قید و شرط سیاسی و نیز حاکمیت مردم در انتخاب، تاسیس، اداره و تغییر نظام پیکرترین طرح مبارزه با هر شکل از تجلی استبداد سیاسی تحت هر نام و عنوان را ارائه می دهد.

اما نظر مسلط در دو سازمان دیگر ضمن آنکه سرمایه داری را نظام مسلط در ایران قلمداد می کند اما معتقد است که به خاطر ضعف رشد مناسبات سرمایه داری، انقلاب ایران انقلابی بورژوازی بوده و دولت آلترناتیو نیز نه ینک دولت کارگری بلکه باید ینک دولت دموکراتیک بورژوازی باشد!

استراتژی سوسیالیستی یا جبهه ضد استبدادی!

عق اختلافات ما از برنامه به استراتژی سیاسی گسترش می یابد. اینکه نیروی مجری هر برنامه کدام نیروهای طبقاتی هستند و بنابراین استراتژی سیاسی ما معطوف به بنای کدام بلوک از نیروها می باشد اختلاف و قطب بندی نظری بین ما و دو سازمان دیگر کاملاً صراحت دارد.

از نظر ما برای ایجاد دولت کارگری باید طبقه کارگر (صرف نظر از آنکه آنها نیروی کار یدی و یا فکریشان را در برابر سرمایه می فروشند) و نسبه پرولتاریا و تهیدستان را متحد و متشکل ساخت؛ امری که مضمون اصلی فعالیت ما را تشکیل داده و در تحلیل نهایی معیار سنجش موفقیت و شکست جنبش چپ انقلابی ایران خواهد بود. البته این استراتژی سنفاتی با همکاری و اتحاد عمل برای مبارزه در راستای آزادی و دموکراسی ندارد. طبقه کارگر به مثابه مسلوب الحقت ترین طبقه جامعه باید در شرایط استبداد سیاسی بیش از همه طبقات دیگر از امکانات تشکل و آگاهی محروم می شود و به همین خاطر بیشترین منافع را در گسترش آزادیها و مبارزه قاطع و سرنوشت ساز در راه آن دارد.

اما رفاقی سازمان فدایی و شورایی معتقدند که استراتژی سیاسی باید

ابا اسن پلاتفرم، مبارزه برای سوسیالیسم را به یک مبارزه متزلزل ضد استبدادی تقلیل نمی‌دهد و طبقه کارگر و حزب کارگری را به یکی از بیخ و میره‌های حبه تند دیکتاتوری تبدیل نمی‌کند؟ قطعا چنین است. احلال طبقه کارگر دور مقوله خلق و حزب طبقه کارگر در جبهه ضد استبدادی، هسته مرکزی پلاتفرم بالا را تشکیل می‌دهد. این پلاتفرم، سوری و پراتیب سوم خلقی را که **مسئول و مسبب شکست فاجعه‌بار چپ ایران بوده**، بدون کم و کاست بازتولید می‌نماید؛ و نه جرات می‌نماید که نه فقط نقد و پاسخی کمیونیستی به بحران چپ ایران بسازد بلکه دل نشندن و خیمه‌زدن در چهارچوب آنست... در این عرصه اشاره به یک سونه می‌تواند روشنگر باشد. در فاصله تنظیم توافقنامه اول و تدفین آن مقاله‌ای در ارگان سازمان فدایی (شماره ۳۳ - مهر ۷۱) درباره ارزیابی از وسعت کمیونیست‌ها در ایران به قلم ر. رسول درج شد. در حالیکه در بخش توافقنامه مقدماتی سه سازمان آمده بود: مضمون اصلی فعالیت حزب ما سازماندهی مبارزات کارگران و زحمتکشان است. ر. رسول در مقاله مزبور نوشت: برای چپ انقلابی امروز کس نبود معوی در میان روشنفکران و جوانان انقلابی بسیار بیشتر از ایجاد چپ هسته کارگری اهمیت دارد نه به درخت که باید به جنگل فکر کرد. اگر سازمان فدایی در مقطع انقلاب توانست به یک سازمان توده‌ای بیروصد از حد و بویژه در میان کارگران و زحمتکشان فرا برود. این سس از هرچیز بدان دلیل بود که قیلا و در دوره پیش از انقلاب توانسته بود نمود سیاسی و معنوی وسیعی را در بین روشنفکران و بخشهای نسبتا انگاه جامعه به دست آورد. این نمونه به شکل برجسته‌ای آنچه را که در بالا درباره هسته اصلی اندیشه سیاسی سازمان فدایی - انگیزه که در پلاتفرم وحدت و سپس در برنامه سازمان فدایی آمده به اثبات می‌رساند. این بحرب اثبات می‌کند هنگامی که تله به نظام و بسی فکری در میان باشد، توافقنامه‌ها تنها ارزش صوری داشته و در حقه نمانده‌های فاقد اعتبار و پستوانه اجرایی هستند! به همین سبب هنگامی که تدفین همین توافقنامه مطرح شد آشکار شد که دو اختلاف اصلی یعنی دولت التراتیو و بلوک طبقاتی مجری آن همچنان و بلبرنم کنار گذاشتن اصلاحات و تعاریف پا برجا هستند. هدف، یعنی دولت التراتیو، نیروهای مجری آنرا و یا به بیان دیگر بلوک طبقاتی مجری آنرا تعیین می‌شد. وقتی که هدف نه تغییر بنیادی نظام اقتصادی احصایی ایران یعنی سرمایه‌داری بلکه **دموکراتیزه کردن آن باشد** طعنا استراتژی سیاسی ناشی از یک بلوک دموکرات است. اما من در بالا اشاره کردم که بلوکی که رفقا طرفدار آن هستند تنها همین یک **مبارزه متزلزل ضد استبدادی** است چرا؟ زیرا رفقا طرفدار سازماندهی کرده مالکین یعنی محافظه‌کارترین لایه حرده بورژوازی هستند که به شدت محافظه‌کار و دارای خصایل ارتجاعی همین است و هنگامی که در این مجموعه نیروهای ترقیخواه و یا لیبرال هم افزوده شود معلوم می‌شود که چنین حبه ایکنی ضد استبدادی سر از کما در می‌آورد که اینم در شرایطی که بیست‌وسه رشتا این است که طبقه کارگر به لحاظ کنترل و درجه اکامی آنچنان صنعت است که هنوز شرایط تکمیل حبه انقلابی دموکرات است. استراتژی این یعنی یک انقلاب دموکراتیک واقعی از نظر زمان وجود ندارد. اکامی است که تنها اشاره شمع است در همه جنبه‌های وسیع انقلاب دموکراتیک مانند چین و ویتنام و... طبقه کارگر لایه‌های سبک است معنی دهمان بی‌زمین را سازمان داده و بلوک انقلابی می‌تواند بیرون بیفتد تا کارگر یا دهقانان بی‌زمین بوده است و نه حرده بالغان یعنی لایه‌های محافظه‌کار حرده بورژوازی!

بنابراین ما از صنعت کنترل و اکامی طبقه کارگر نه در نتیجه ثابته بنیاد می‌رسیم: اینجا که اکثریت سازمان ما به آن اعتقاد دارد معنی مجوری کردن سازماندهی طبقه کارگر یا طبقه روشنگر است طبقه کارگران معنی یک همه کسانی که نیروی کار خود را در برابر سرمایه‌داری فروش می‌رسانند و دیگر اقتدار نیست است برول و همه برولها به معنی

و طبقه استراتژیست و سبک بنای فعالیت کمیونیستی و آنچه که رفقای دو سازمان دیگر به آن اعتقاد دارند یعنی کنترل مبارزه کمیونیستی تا سطح سازماندهی یک بلوک متزلزل ضد استبدادی که مسلما حاصلی جز الحاق طبقه کارگر به لیبرالیسم بورژوازی نخواهد داشت. پیروده نیست که رفقای سازمان فدایی حاضر نشدند به معیار دموکراتیک تعیین نام دولت التراتیو بر مبنای اکثریت آرای کنکره وحدت تن دهند بلکه با تسلف به دلایل غیرقابل قبول پیشنهاد دادند که عنوان جمهوری خصلت نمای دولت التراتیو بشود. خصلت بندی دولت التراتیو به مثابه **جمهوری**، خصلت بندی کلاسیک لیبرالهای ایران برای دولت التراتیو است. البته هم پیشنهاد رفقا و هم اصرارشان یعنی شرط وحدت قرار دادن **جمهوری** به عنوان خصلت نمای دولت التراتیو برای من کاملا قابل درک و فهم است. وقتی که رفقا دل در گرو سازماندهی خرده مالکین و ایجاد جبهه با لیبرالها دارند و بیشتر از آن اعتقاد دارند که سازماندهی طبقه کارگر و اتحاد چپ باید در خدمت این جبهه باشد، پس طبیعی است که هدف خود را در وحدت چند نیروی چپ روشن کنند: دعوت به سازماندهی طبقه کارگر و چپ برای الحاق به التراتیو جمهوری و یا لیبرالیسم بورژوازی. این که در شرایط حاضر بینش همه خلقی از رادیکالیسم تهی شده و بیش از پیش به لیبرالیسم میل می‌کند واقعیتی غیرقابل کتمان است! همانطور که در بالا اشاره کردم ما پیشنهاد نموده بودیم که همانچه در مضمون دولت التراتیو اختلافی وجود ندارد تعیین خصلت بندی آن به آراء اکثریت کنکره مشترک واگذار شود. این بدان معنا بود که برای ما خصلت بندی دولت التراتیو نسبت به اشتراک نظر در مضمون آن از اهمیت ثانوی برخوردار بود ولی رفقای فدایی حذف خصلت بندی دولت کارگری را **شرط** وحدت قرار داده‌اند لنین در اوایل قرن بیستم گفته بود که دموکرات انقلابی کسی است که نباید از انتقال به سوسیالیسم بپراسد!، بدین ترتیب اختلاف نه در شکل خصلت بندی بلکه در مضمون دولت التراتیو است.

اعتقاد به بلوک ضد استبدادی با خرده مالکان و نیروهای ترقیخواه؟! روی دیگر سکه اعتقاد به التراتیو بورژوازی یعنی دموکراتیزه کردن نظام سرمایه‌داری ایران. بنابراین یک برنامه بنیاد رفرمیستی است. بدین ترتیب است که ما با رفقای دو سازمان دیگر نه در تعیین و تعریف هویت طبقاتی حربی که باید ایجاد شود نه در بلوک طبقاتی بی که ایجاد آن باید مضمون اصلی فعالیت ما باشد و نه در التراتیو مطروحه در برابر رژیم جمهوری اسلامی اشتراک نظر نداریم. اختلاف ما، اختلاف بین سوسیالیسم کارگری و سوسیالیسم خلقی و اختلاف در شاخه چپ ایران، چپ کارگری و حبه همه خلقی است. مناسفانه نظریه حاکم در دو سازمان دینتر درس‌آموزی لازم از تاریخ ۲۰ ساله اخیر چپ ایران را نبوده و نادر شده است خود را با تیار جنبش کارگری و چپ ایران سطح مبارزه

در موقعی که جنبش چپ ایران قرار دارد وحدت نیروهای چپ آری مطرح، ضروری و حیاتی برای تجدید آرایش سوسیالیسم کارگری در ایران است. جوانب مختلف اتحاد نیروهای سوسیالیستی باید توسط همه سازمانها و فعالان علاقمند بطور یکپارچه دنبال شود. در کنکره ما نیز سطح‌اندازی در ضرورت وحدت نیروهای کمیونیستی به تصویب رسید نه امروز سر اهمیت آن سبک چندان شده است. با توجه به مصوبات کنکره، هدف اتحاد باید برده‌نی همه نیروهای سوسیالیسم ضمن پذیرش مسیرین نوع نظری و ایدئولوژی طبقاتی کوباکون سوسیالیسم کارگری در ایران باشد. اولیست مجمع صلاحیتدار سازمانی باید ارزیابی قطعنامه کنکره را از دیدنی نظری ما با دو سازمان فوق‌الذکر تصحیح نموده و بخش آخر قطعنامه را حذف و تغییر دهد. با شرفتن وحدت ما با دو سازمان، که معسای سازمان تلاش برای وحدت

سازمانی سوسیالیستی است؛ آری نه باید با همه موا آنرا بی‌خورد.